

بخشهایی از زندگانی پر برکت حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها و اصل تولی و تبری

مقاله پیش رو نگاهی است اجمالی به بخشهایی از زندگانی پر برکت حضرت صدیقۀ طاهره سلام الله علیها و اصل تولی و تبری که از کتب امام شناسی، معادشناسی و رساله مودت از تألیفات حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسین طهرانی، بصورت مجمل و خلاصه خدمت مخاطبین محترم ارائه می گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَنَا أَعْطَيْتُكَ الْكُوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

وَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَةِ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ عَلَى الْجَوْهَرَةِ الْقُدْسِيَةِ فِي تَعْيِنِ الْإِنْسِيَةِ. صَوْرَةَ النَّفْسِ الْكَلْبِيَّةِ، جَوَادِ الْعَالَمِ الْعَقْلِيَّةِ، بَضْعَةَ الْحَقِيقَةِ النَّبَوِيَّةِ، مَطْلَعِ الْأَنْوَارِ الْعُلَوِيَّةِ، عَيْنِ عُيُونِ الْأَسْرَارِ الْفَاطِمِيَّةِ. النَّاجِيَةِ الْمُنْجِيَةِ لِمُحِبِّيهَا عَنِ النَّارِ. ثَمَرَةَ شَجَرَةِ الْيَقِينِ، سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. الْمَعْرُوفَةَ بِالْقَدْرِ، الْمَجْهُولَةَ بِالْقَبْرِ. قُرَّةَ عَيْنِ الرَّسُولِ، الزَّهْرَاءَ الْبَتُولَ؛ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ.^۱

«درود و تحیات بی شائبه خداوند و فرشتگان و حاملین عرش و جمیع عالم آفرینش او، از زمینی و آسمانی، بر آن پاکیزه گوهر قدس باد، که با تجرد قدسیه در هیئت انسیه، عالم بشریت را زینت داده است. آن حقیقت طاهره، خود صورت نفس کلبی و بخشنده و نیرو آورنده عالم عقلی است. پاره ای از حقیقت احمدی، و مَطْلَعِ وَ مَشْرِقِ أَنْوَارِ عَلَوِيَّاتِ. وَ اَصْلِ وَ مَبْنَعِ سِرِّچشمه‌های اسرار مکنونه فاطمی است. رستگار و آزاد کننده محبین خود از آتش است، و جوهره و ثمره درخت معرفت و یقین، و بزرگ بانوی بانوان عالمین. قدرش معلوم و معروف، و قبرش پنهان و مجهول است. نور دیده رسول الله، و نام گرامی و لقب سامی اش فاطمه زهراء و بتول عذراء است؛ که درود و سلام خدا بر او باد.

قال الله الحكيم في محكم كتابه الكريم:

ذَلِكَ الَّذِي يَبْتَسِرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۳) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَاءُ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يَحِقُّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۴) وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَغْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۲۵) وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۲۶)» [این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که

ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدان] مرزده داده است. بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشتانندان.» و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد]، برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.

آیا می‌گویند: «بر خدا دروغی بسته است؟» پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می‌نهد؛ و خدا باطل را

^۱ جزو صلوات معروفه محیی الدین عربی است که ملا محمد صالح موسوی خلخالی آنرا ترجمه و شرح کرده، و در قطع جیبی بنام «شرح مناقب» به طبع رسیده است؛ ص ۱۷۱ و ۱۷۲

محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا می کند. اوست که به راز دلها داناست.

و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می پذیرد و از گناهان درمی گذرد و آنچه می کنید می داند.

و [درخواست] کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند اجابت می کند و از فضل

خویش به آنان زیاده می دهد، و [لی] برای کافران عذاب سختی خواهد بود.»

أُمُّ أُمَّةِ الْعُقُولِ الْغُرْبَلُ *** أُمُّ أَبِيهَا وَ هُوَ عَلَّةُ الْعِلَلِ
رُوحُ النَّبِيِّ فِي عَظِيمِ الْمَنْزِلَةِ *** وَ فِي الْكِفَاءِ كَفُوٌّ مَنْ لَا كَفْوَلَهُ
تَمَثَّلَتْ رَقِيقَةَ الْوُجُودِ *** لَطِيفَةً جَلَّتْ عَنِ الشُّهُودِ
تَطَوَّرَتْ فِي أَفْضَلِ الْأَطْوَارِ *** نَتِيجَةُ الْأَدْوَارِ وَالْأَكْوَارِ
تَصَوَّرَتْ حَقِيقَةَ الْكَمَالِ *** بِصُورَةِ بَدِيعَةِ الْجِهَالِ
فَإِنَّهَا الْحُورَاءُ فِي النَّزُولِ *** وَ فِي الصُّعُودِ مَحْوَرُ الْعُقُولِ
يَمَثَلُ الْوُجُوبَ فِي الْإِمْكَانِ *** عَيَانُهَا بِأَحْسَنِ الْبَيَانِ
فَإِنَّهَا قُطْبُ رَحَى الْوُجُودِ *** فِي قَوْسِي النَّزُولِ وَالصُّعُودِ
وَ، لَيْسَ فِي مُحِيطِ تِلْكَ الدَّائِرَةِ *** مَدَارُهَا إِلَّا الْعَظْمُ إِلَّا الطَّاهِرَةَ

«او مادر امامان، عقول روشن و درخشان است، بلکه مادر پدر خودش است، در حالیکه آن پدر، علّة

العلل است.

او در ارزندگی مقام، روح پیامبر است. و در همسری و همتائی، همتای کسی است که همتا ندارد.

او در ظرائف و رقائق وجود، متمثل گردیده است و لطیفه ای است که از مقام شهود و ادراک بسی بالاتر

است.

او در با فضیلت ترین اطوار، صورت گرفته است و نتیجه و خلاصه ادوار و اکوار است.

حقیقت کمال در بی سابقه ترین صورت زیبای خود شکل گرفته است.

او در عالم نزول، حوراء است و در مراتب صعود، محور عقل ها و اندیشه ها.

او با واقع و عیان خود، به احسن بیان و بینه، عالم و جوب را در عالم امکان تمثیل کرده است.

او قطب آسیای عالم وجود است، چه در قوس نزول و چه در قوس صعود.

آری! در محیط این دایره نزول و صعود، مدار اعظم و اوسعی غیر از فاطمه طاهره نیست! ^۱

^۱ «انوار قدسیه» آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی، ص ۳۱

انبیاء هیچ مزدی در برابر رسالت خود از مردم نخواستند

جای تردید و شبهه نیست که جمیع انبیاء و پیغمبرانی که از ساحت مقدس ربوبی برانگیخته شده‌اند، از امت خود هیچگونه مزد و پاداشی طلب ننموده‌اند و هیچ حقی از حقوق مردم برای خود ذخیره نکرده‌اند و هیچ کس را به استخدام و بیگاری نگرفته‌اند.

در قرآن مجید در پنج مورد در سورهٔ ۲۶: شعراء، آیات ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰ که شرح حال حضرت نوح و لوط و هود و صالح و شعیب بیان شده، به یک نَسَق و منوال پاسخ آنها را به قوم خود بیان می‌کند که هر یک از آنها گفتند: **وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ**^۱.

آری حق مطلب همین است که پیمبران از امت خود و غیر آنها اجری نخواهند و مزدی طلب ننمایند؛ چون مزد هر کس بر عهدهٔ کسی است که او را اجیر کرده و مأموریت داده است. پیمبران از جانب خدا آمده‌اند و دعوت آنها مبنی بر وحی و اتصال به عالم غیب بوده است، بنابراین مزد آنان نیز بر باعث و آمر آنان، یعنی خداوند تبارک و تعالی است.

و این حقیقت را می‌توان دلیل بر صحت نبوت و دعوی پیغمبری گرفت؛ چون کسی که از ناحیهٔ غیر خدا بر مردم حکومت کند، خواهی نخواهی برای منظور و مقصدی حکومت می‌کند، همان منظور و مقصد اجر و مزد او خواهد بود و وصول به آن هدف، پاداش و جزای او محسوب می‌شود.

انبیاء از مردم مزد نخواستند زیرا حجاب قلب آنها مرتفع گشته بود و اعمال آنان خالصاً لوجه الله بود فقط پیمبرانند که چون حجاب قلب آنها مرتفع گشته و به اسرار عالم اطلاع پیدا نموده و رمز موت و حیات و تکامل را دریافته و از عوالم و منازل سلوک به وطن حقیقی رسیده و ابدیت را إدراک نموده‌اند و جان آنها با خدای خود مرتبط شده و گفت و شنود داشته‌اند، اعمال آنها فقط و فقط خالصاً لوجهِ الکریم بوده و در مقابل زحمات و لطماتی که در راه تبلیغ شریعت و هدایت مردم بر خود هموار می‌دارند مزدی نمی‌خواهند؛ مزد آنان فقط رضای خدا و انجام مأموریت و نفس هدایت مردم است و بس.

اگر بنا بشود پیمبری برای خود مزد بخواهد آن حریت و آزادی در تبلیغ از دست می‌رود، و خواه ناخواه جرأت تبلیغ شدید در مقابل افرادی را که از آنها مزد گرفته ندارد؛ چون شرم و حیائی در شخص مورد إحسان پیدا می‌شود که او را در مقابل إحسان کننده پست و زبون می‌کند و از قاطعیت تبلیغ ساقط می‌نماید.

^۱ «من از شما هیچگونه پاداش و مزدی در خواست نمی‌کنم؛ پاداش من فقط بر خدای تعالی پروردگار جهانیان است.»

نوح پیغمبر به امت خود می گوید: **فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ**.^۱ در اینصورت هر که خواهد دعوت را می پذیرد و هر که خواهد نمی پذیرد، و پیغمبر در مقابل افراد متمرّد شرم و حیائی ندارد و خود را رهین منت آنان نمی بیند و جداً آنها را مورد مؤاخذه و عتاب قرار می دهد. حضرت رسول اکرم محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم نیز از این حکم کلی استثناء نشده اند و از مردم هیچ تقاضای مزدی ننموده اند. در سوره انعام که مکالمه آن حضرت را با قوم خود بیان می فرماید، خداوند به آن حضرت امر میکند که: **قُلْ لَأَسْأَلَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ**.^۲ پیغامبر عظیم الشان نیامده تا آنکه باری بر گرده مردم بگذارد و در مقابل دعوی نبوت، آنها را به تعب بیندازد و حاصل کار و دسترنج آنها را ببرد و از کار و کسب آنان به نفع خود استفاده کند؛ **قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ**.^۳ «بگو من از شما مزدی نمی خواهم و شما را به سختی و رنج نمی افکنم، و من از نزد خود چیزی نمی آورم و سخنی نمی گویم.»

در دو جای قرآن یکی در سوره طور، و دیگر در سوره قلم که خداوند مشرکین و متمرّدین را مورد مؤاخذه و خطاب قرار می دهد و شدیداً آنها را در عدم پذیرش دعوت حضرت رسول عتاب می کند می فرماید: **أَمْ نَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُنْقَلُونَ**.^۴ «(چرا این مردم متمرّد از پذیرش دعوت تو سر باز می زنند) مگر تو از آنها مزدی درخواست کردی که آنان شانه خود را در آداء آن غرامت، سنگین ببینند؟» ولی در آیات قرآن دو مورد به چشم می خورد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در مقابل نبوت و زحمات رسالت مزد و اجر از امت خود خواسته اند. باید در این دو مورد با دقت مطالعه نمود و حقیقت را دریافت.

اول: در سوره فرقان: **قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا**.^۵ «بگو ای پیغمبر من از شما مزدی طلب نمی کنم؛ مزد من همان راهیست که مردم بسوی خدای خود بجویند و آن طریقی است که بسوی پروردگار خود پیدا کنند.»

دوم: در سوره شوری: **قُلْ لَأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**. «بگو ای پیغمبر من از شما مزدی نمی خواهم مگر آنکه با نزدیکان من محبت و مودت بنمائید.»

^۱ صدر آیه ۷۲، از سوره ۱۰: یونس؛ [اگر از من إعراض نمائید به من ضرری نمی رسد، زیرا من از شما اجر و مزدی تقاضا ننمودهام].

^۲ آیه ۹۰، از سوره ۶: الأنعام «بگو من از شما هیچ پاداشی نمی خواهم؛ نزول قرآن در مقابل مزد و جزائی نیست، و نازل نشده است مگر برای آنکه موجب تذکر و یادآوری جهانیان گردد و آنها را بیدار کند.»

^۳ آیه ۸۶، از سوره ۳۸: ص

^۴ آیه ۴۰، از سوره ۵۲: الطور؛ و آیه ۴۶، از سوره ۶۸: القلم

^۵ آیه ۵۷، از سوره ۲۵: الفرقان

با دقت و توجه در این دو آیه مبارکه اولاً استفاده می‌شود که در حقیقت این دو مسئله ای که مورد استثناء قرار گرفته اند، دو حقیقت جداگانه نداشته و در واقع دو استثناء بر عموم **قُلْ لَأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا و قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ** وارد نشده است؛ بلکه حقیقت این دو مستثنی یک چیز بیش نبوده ولی دارای دو عنوان و معرفت بوده است. در آیه اول راه پیدا نمودن بسوی خدا استثناء شده و در آیه دوم مودت ذوی القربی. این دو عنوان دارای یک حقیقت واحد هستند؛ راه خدا همان مودت ذوی القربی است و مودت به ذوی القربی همان راهی است که بنده برای وصول به مقام توحید اتخاذ می‌کند.

و نتیجه بعد از ضم این دو آیه به یکدیگر چنین می‌شود که: ای پیغمبر بگو من از شما هیچ مزدی طلب نمی‌کنم مگر آنکه شما با مودت به نزدیکان من راهی بسوی خدای خود اتخاذ کنید.

مودت ذوی القربی یگانه راه بسوی خداست و تنها راه بسوی خدا مودت به ذوی القربی است و بس! بنابراین با ملاحظه انحصار این دو استثناء از عموم آیه، و ملاحظه اتحاد این دو معنی، نتیجه چنین می‌شود که: مودت ذوی القربی یگانه راه بسوی خداست و تنها راه بسوی خدا مودت به ذوی القربی است و بس! یعنی هر مسلمانی که بخواهد مزد پیغمبر خود را داده باشد حتماً باید در راه وصول به مقام توحید و اتصاف به صفات حضرت حق جل و علا در تکاپو باشد و وصول بدین مقام و اتصاف بدین صفات فقط و فقط در سایه مودت به ذوی القربی حاصل خواهد شد.

و ثانیاً این استثناء منافات با عموم آیات دالّه بر عدم مزد و اجر ندارد؛ و به عبارت دیگر در واقع به مستثنی منه خود استثنائی نمی‌زند و به لسان اهل ادب استثناء منقطع است؛ زیرا آیاتی که دلالت دارد بر آنکه پیغمبران و پیغمبر اسلام اجر و مزد طلب نمی‌کنند، منظور اجر و مزدی است که راجع به خود آنان باشد و عائد بر خود آنان گردد، و اما اجر و مزدی که عائد مردم شود که همان اتصاف به صفات ربوبی و خروج از عالم بهیمیت و وصول به ذروه انسانیت است، منظور و مقصود هر پیغمبری است و هدف پیغمبر اسلام نیز چنین بوده است.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَرْكَبُهُمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ* وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.^۱

«اوست خدائی که در میان اممیین برانگیخت از خود آنان رسولی را که آیات خدا را بر آنان تلاوت کند، و دائماً آنها را در سیر نفسانی نمو و رشد بدهد، و از کتاب و اسرار عالم آفرینش و حقائق موجودات بدانها تعلیم کند و همانا قبل از آن در گمراهی آشکاری به سر می‌بردند. و نه تنها بر آنان بلکه بر کسانی هم که در آن زمان نیامده و بعداً می‌آیند نیز مقام رسالت دارد و آنها را بدین صراط رهبری می‌کند و خداوند عزیز و حکیم

^۱ آیه ۲ و ۳، از سوره ۶۲: الجمعة

بنابراین، این دو آیه که در آنها استثناء واقع شده است یک حقیقت مسلم را بیان می‌کنند و آن علت غائی و انگیزه رسالت و داعی بر بعثت است. و طبق آیه مذکوره در سوره جمعه و بعضی از آیات دیگر، علت رسالت را بیان می‌کند و نه چیز دیگری را. و نتیجه چنین می‌شود که: تلاوت آیات خدا بر مردم و تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه آنان، راهی است بسوی خدا که بواسطه مودت با ذوی القربی، بسوی خدا خواهند پیمود و به مقام توحید خواهند رسید. و این راجع به خود امت پیغمبر اکرم است و عائد آنان خواهد بود؛ نه اجر و مزدی است که به پیغمبر برسد، و موجب نقص دیگران و زیادی در مال و مال و حیثیت و جاه پیغمبر اکرم گردد؛ مانند پدری که به فرزندش بگوید: من در مقابل تمام رنجها و زحماتی که در دوران طفولیت و صباوت و جوانی برای تربیت و تعلیم تو و برای سلامتی و دفع آفات از تو متحمل شدم، هیچگونه پاداشی توقع ندارم الا آنکه یک فرد سالم با تربیت و منظم و مؤدب به آداب بوده باشی.

شاهد بر این معنی آنکه خداوند تبارک و تعالی در سوره سبأ خطاب به پیغمبر اکرم نموده می‌فرماید: **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ.**^۱ «بگو آنچه مزد و پاداش، من از شما درخواست نموده‌ام برای خود شماست؛ مزد و اجری که عائد من گردد فقط بر خداست نه بر شما.»

حال بر سر اصل مطلب برویم و ببینیم چگونه خداوند مودت به ذوی القربی را نتیجه و حاصل و مزد رسالت قرار داده است؟ مودت به ذوی القربی چه تأثیری در سلوک راه الهی دارد؟ چه رابطه‌ای بین راه خدا و بین محبت آل محمد است؟ آیا ممکن است که انسان کاملاً به دستورات عملی پیغمبر اکرم عمل کند، نماز بیای دارد، روزه بگیرد، جهاد بنماید، حج بنماید، و تمام تکالیف را یک به یک عمل کند، ولی به ذوی القربی مودت نداشته باشد؟ آیا چنین فردی به مقام سعادت نائل خواهد آمد و به خدای خود راه پیدا خواهد نمود؟ یا نه، این اعمال هنگامی نتیجه می‌دهد که با محبت و مودت ذوی القربی توأم باشد.

از ضم دو آیه سابق الذکر به یکدیگر استفاده نمودیم که پیمودن راه خدا همان مودت اهل بیت است و بدون آن کسی راه به خدای خود نخواهد یافت.

محبت عبارت است از جاذبه نفس و کشش روحی حبیب نسبت به محبوب.

حال در سر این مطلب و تأثیر محبت در صلاح عمل و در روش تکاملی انسان بحث می‌نمائیم و برای توضیح این حقیقت می‌گوئیم که: محبت عبارت است از جاذبه نفس و کشش روحی حبیب نسبت به محبوب.

^۱ آیه ۴۷، از سوره ۳۴: سبأ

این کشش به حَسَب افراد و شرائط گوناگون مختلف است، و نیز از نقطه نظر تأثیر محبوب و درجه فعالیت آن در نفس مُحبّ نیز متفاوت است. محبوب هر چه بوده باشد خواه انسان و یا حیوان و جماد و سنگ یا موجود دیگری، به هر مقدار که آثار جمال و محاسن او در نفس مُحبّ اثر بیشتری داشته باشد، به همان درجه این قوّه کشش و جاذبه در مُحبّ شدیدتر خواهد بود و تعلق نفس مُحبّ به محبوب بیشتر خواهد شد.

و چون صفات و آثار هر موجود از توابع و لوازم نفس و روح آن موجود است، بنابراین به علت این جاذبه و کشش روحی نفس مُحبّ به محبوب، آثار و صفات محبوب در مُحبّ منعکس خواهد شد، تا به سر حدّی که اگر جاذبه بین دو نفس به اندازه‌ای باشد که در هر حال از یکدیگر غفلت نداشته باشند، گوئی آن دو، چنان نفسهایشان در هم آمیخته و به یکدیگر جوش خورده و متصل و یا متحد شده است که هر دو دارای نفس واحدی شده‌اند.

سریعترین راه اتصال به عالم معنا و حقیقت هستی محبت اولیاء خداست

در این حال تمام آثار و صفات محبوب در مُحبّ طلوع می کند؛ چون بنا به فرض، این آثار، آثار محبوب است؛ و بنابر رابطه محبت و جاذبه روحی مُحبّ، نفس محبوب در کارگاه وجودی مُحبّ حُکمفرما می شود و بجای نفس او امر و ناهی خواهد بود؛ و در این صورت به تبع نفس محبوب، آثار و صفات آن نیز در نفس مُحبّ پیدا خواهد شد؛ و این راه سریعترین راه اتصال به ارواح طیبه است. باری، اثر عشق و محبت و طلوع آثار و صفات محبوب به سبب جاذبه روحی مُحبّ در نفس او بسیار مشهود و روشن است. در این باب سیر و تواریخ داستانها آورده‌اند و کم و بیش برای خود افرادی که دچار محبت شده‌اند واضح و روشن است. حال که این مقدمه واضح شد می گوئیم: اگر کسی محبت به شخص ستمگر و ظالمی داشته باشد گرچه او خود نیز مایل به ستم و تجاوز نباشد، ولی خود به خود روحیه ظالمانه در او پیدا می شود. و اگر کسی محبت به شخص عادل و منظم و مستقیمی داشته باشد که طهارت و تقوی در روح او مظهر خورده و به باطن او سرایت کرده است، خود به خود دارای صفت عدالت و استقامت و طهارت خواهد شد.

اکتساب صفات الهی بدون تحصیل محبت خداوند متعال محال است

بنابراین بر افرادی که طالب راه خدا هستند لازم و حتم است که خود را به صفات خدا درآورند و این معنی بدون تحصیل محبت خداوند محال است؛ یعنی اگر کسی در تمام عمر به کارهای خیر مشغول باشد و از بدی‌ها اجتناب کند، ولی محبت خدا را در دل نپروریده باشد، جان او از صفا و وفا کاملاً تهی بوده و مانند قبری است که روی آنرا با نقش و نگار زینت نموده باشند.

جان و حقیقت انسان همان قوه جاذبه و کشش روحی اوست و گرنه با دیوار ساکن و قبر خراب چه تفاوتی دارد. عمل صالح که از جان زنده و روح صفا و محبت بر نخیزد چون گوشوار و دستبندی است که در دست مرده و در گوش او آویزند. ولی اگر با محبت توأم شد، مانند زینتی که به انسان زنده آرایش دهند، موجب کمال و مزیت او خواهد بود.

محبّ خدا بواسطه اعمال نیک، دائماً محبت خدا را در دل خود شدید می کند و با مخالفت هوای نفس و موافقت رضای محبوب عشق خدا را در دل زیاده می گرداند، تا به حدی که مورد رضای او واقع شده، از هوای خود بیرون آمده، به هوای دوست زنده است. در این حال خدا در وجود او حکومت می کند، تمام اعمال و رفتار خود به خود به خود به اراده خدا خواهد شد؛ کأنه از خود خالی گردیده و از خدا سرشار است. از حرکت به خود دست کشیده و به حرکت خدا متحرک است.

در «روضه کافی» مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از ائمه علیهم السلام در ضمن پندها و مواظب حضرت باری جل و علا به حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام روایت می کند که:

يا عِيسَى اَوْصِيكَ وَصِيَّةَ الْمُتَحَنِّنِ عَلَيْكَ بِالرَّحْمَةِ حَتَّى حَقَّتْ لَكَ مِنِّي الْوَلَايَةُ بِتَحَرُّكِكَ مِنِّي الْمَسْرَةَ.^۱

«ای عیسی مانند شخصی که از روی محبت و ترحم و شفقت در مقام اندرز و پند و نصیحت تو در آید، تو را وصیت می کنم، تا آنکه قوه طلب در تو زیاد گردد و در جستجوی رضا و محبت من در آئی؛ و در این حال ولایت من در وجود تو حکمفرما خواهد شد و به تمام صفات و اسماء من متصف خواهی گشت.»

دین مقدس اسلام که خاتم ادیان است و از نقطه نظر روابط روحی و طبیعی کاملترین نظامات و دستورات را متکفل است نیز میزان صحت و سلامت اعمال را بر معیار محبت اندازه گیری کرده است، و سریع ترین راه را برای وصول به مقام انسانیت و توحید در جلوی راه بشر قرار داده است؛ و آن محبت به رسول خدا و اقارب آن حضرت است.

اهل بیت عصمت و طهارت به حیات عقل زنده و به نور خدا منور اند

مقصود از اقارب افرادی هستند که به مقام طهارت مطلق در آمده، و طهارت در جان و روح و خیال و نفس و عقل و در سر و سدیدای آنان رسوخ نموده، از تمام شوائب شرک بر آمده، و در هیچ موطنی از موطن نفس آنان غیر از خدا و آثار و صفات او چیزی را نتوان یافت؛ افرادی هستند که در هر حال چشم از عوالم کوتاه و ظلمانی طبیعت برداشته و به جمال ابدیت دوخته اند؛ افرادی هستند که حکومت شهوت و غضب و

^۱ «روضه کافی» طبع دوم دار الکتب الإسلامية، ص ۱۳۱

خیال در وجود آنها مفهومی ندارد، پیوسته به حیات عقل زنده و به نور خدا منور و به مقام بلوغ و کمال انسانی رسیده‌اند؛ افرادی هستند که به علت عبور از مراحل کوتاه و تاریک هوی، دیگر در افق آنان شوائب نفس اماره و میل حیوانی و حیات حسّ و توابع آنها نیست. آنان در حرم امن و امان الهی سکنی گزیده‌اند و به نور حقّ، منور شده‌اند و گناه که لازمه آن غفلت است در آنها مصداقی ندارد. آنان به طهارت حضرت حقّ، مطهّر و به عصمت ذات مقدّس او معصوم گردیده‌اند.

محَبّ خاندان عصمت، اهل عبادت و انفاق و ایثار جان و مال در راه خدا خواهد شد

بدیهی است که عشق و محبّت بدین افراد، انسان را به افق فکری و وجودی آنها نزدیک می‌کند، و هر چه این محبّت شدیدتر گردد، انسان بدان افق نزدیکتر می‌گردد. و بالملازمه، صفات و روحیات و اخلاق و بالأخره ملکات و عقائد پاک آنان در انسان ظهور خواهد نمود. محبّ خاندان عصمت، اهل عبادت و تقوی و ایثار و گذشت و انفاق و بذل جان و مال در راه خدا خواهد شد. محبّت مانند برقی که بر خرمن بگذرد و ناگهان آنرا تبدیل به کومه خاکستر کند، صفات رذیله از قبیل حسد، بخل، قساوت قلب، شرّه، جُبْن و غیره را در وجود محبّ می‌سوزاند و بر باد فنا می‌دهد؛ و معلوم است که این است راه خدا و بس. یعنی سریع‌ترین راه و بهترین و کامل‌ترین و آسانترین راه وصول به مقصد است.

اتکاء بر عمل خود بدون عشق به اهل بیت انسان را به هلاکت خواهد انداخت

بخلاف آنکه انسان بدون عشق و محبّت آنان بخواهد این راه دور و دراز را به پای خود و به اتکاء عمل خود طی کند؛ هیئات که به مقصد برسد. هر روز که گامی جلو گذارد شوائب نفس اماره و خواطر شیطانی، او را چند گام به عقب می‌برد، و دائماً مانند حمار طاحونه به دور خود می‌چرخد؛ و **كَلِمًا اَزْدَادَ سَيْرُهُ لَا يَزِيدُ مِنَ اللَّهِ اِلَّا بُعْدًا**. عاقبة الأمر با تلاش بسیار و زحمت فراوان با دست تهی، غارت زده، سرمایه از دست رفته، با هزاران حسرت و ندامت، دنیا را ترک گفته و جان می‌سپارد.

شدیدترین درجات گناه، توجّه و محبّت به اهل معاصی و دشمنان خداست

سابقاً ذکر شد که اُسّ و مُخّ دین و طیّ راه خدا، محبّت به خدا و منسوبین به اوست و لذا بهترین و سریع‌ترین راه برای این مقصود تحصیل محبّت است. و به عکس شدیدترین درجات گناه، توجّه و محبّت به اهل معاصی و دشمنان خداست؛ چون محبّت به افراد منحرف و ستمگر، اثر قساوت و شقاوت در دل می‌گذارد و دل را به نقش دل آنان منقّش می‌گرداند و بدین وسیله صفات و روحیات آنان در دل ظهور و به تبع آن، کردار

و اعمال آنان در انسان پیدا می شود.

لذا نفسِ محبت به دنیا و زخارف زودگذر آن گناه شمرده شده است؛ **كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ**.^۱ و محبت به جمع آوری مال و ذخیره کردن آن گناه شمرده شده است؛ **وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا**.^۲ و گذشته از آنکه مُنکرات یکایک گناه شمرده شده است، محبت به کارهای قبیح و انتشار آن در بین جامعه اسلامی و مؤمنین نیز گناه شمرده شده، بلکه چون این محبت خود مولد گناه و سرچشمه پیدایش معاصی است دارای کیفری بسیار سخت خواهد بود؛ **إِنَّ الَّذِينَ يَحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**.^۳ و همچنین نفس محبت به غیر خدا، به محبت استقلال، و محبت به بُتها و به افرادی که انسان آنها را مورد تبعیت و اطاعت خود قرار می دهد و به عنوان شرکاء خدا محسوب می گردند، شدیداً در قرآن مجید مورد انتقاد قرار گرفته است؛ **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ**.^۴ و در مقابل این آیات که جداً انتقاد از محبت دنیا و جمع مال و شرکای خدا و غیره می کند، آیاتی است که بنحو اتم از محبت به خدا و اولیای خدا تمجید و تحسین می نماید؛ **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ**.^۵ «بگو ای پیغمبر: اگر محبت به خدای دارید باید از من پیروی کنید تا بالتبّیحه شما نیز مورد محبت خدا واقع شوید و گناهان شما رایبامرزد.»

معلوم می شود که محبت به خدا گرانبه‌ترین و شریفترین موهبت از مواهب الهی است که او را خدا موضوع کلام قرار داده و بر آن اطاعت از رسول خدا را مترتب نموده است، در حالی که ممکن بود بگوید: اگر می خواهید بهشت بروید یا جهنم نروید، یا جامعه شما اصلاح گردد، یا دارای نفس متقی و پاکیزه گردید و غیر اینها. ولی ملاحظه می شود که فقط محبت به خدا را عنوان قرار داده و نفس اطاعت از رسول خدا را به عنوان لازم غیر قابل انفکاک، ملازم آن قرار داده است. و در جایی که مؤمنین را از ارتداد می ترساند و به آنها از این عاقبت وخیم بیم می دهد و غنای خود و رسول خود را از ایمان و ارتداد آنان بیان می فرماید، جماعتی از مؤمنین را که محبت به رسول خدا دارند و رسول خدا به آنان محبت دارد، معرفی می نماید که آنان پس از ارتداد شما ایمان خواهند آورد، و بهترین معرف آنها در کمال و مزایای انسانی محبت آنها به رسول خدا است؛ **يَأَيُّهَا الَّذِينَ**

^۱ آیه ۲۰، از سوره ۷۵: القيامة؛ [«هرگز! بلکه شما دنیای نقد و عاجل را دوست میدارید.»]

^۲ آیه ۲۰، از سوره ۸۹: الفجر؛ [«و مال دنیا را بسیار دوست میدارید.»]

^۳ آیه ۱۹، از سوره ۲۴: النور؛ [«حقاً کسانی که دوست دارند اعمال زشت و ناپسند در بین مؤمنین رواج یابد، عذابی دردناک برای آنها در دنیا و آخرت خواهد بود؛ و خدا میداند و شما نمی‌دانید.»]

^۴ قسمتی از آیه ۱۶۵، از سوره ۲: البقرة؛ [«برخی از مردم شریکانی را در برابر خدا اختیار می‌کنند که آنان را همانند دوستی و محبت به خدا، دوست می‌دارند، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند با شدتی بیشتر خداوند را دوست میدارند.»]

^۵ قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۳: آل عمران

ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ وَ أَدْلَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَءَ عَلَى الْكُفْرِينَ .^۱

و در آیه دیگر محبت به طهارت و تزکیه نفس را بهترین معرف و شاهد مزایا و کمال افراد میگیرد؛ لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ .^۲ در اینجا خداوند به پیغمبرش امر می کند که در مسجد قبا نماز بگزارد و در آنجا قیام به عبادت کند؛ چون علاوه بر آنکه از روز اول بنیادش با تقوی پایه گذاری شده است، جماعتی از مؤمنین که حب طهارت و صفای باطن و ملاقات خدا را دارند، در آنجا به نماز و عبادت اشتغال می نمایند.

و از همه بالاتر آنکه خداوند کسانی را که با مبارزین با خدا و پیغمبرش مودت و دوستی بنمایند یکسره از زمره مؤمنین اخراج کرده است، گرچه آن مبارزین فرزندان یا پدران یا برادران یا اهل و قبیله آنان باشند.

محبت به دشمنان خدا چنان اثر قوی در نفس انسان می گذارد که به کلی زمینه نفس را از ایمان خالی می کند

معلوم می شود محبت به دشمنان خدا و رسول چنان اثر قوی در نفس انسان می گذارد که به کلی زمینه نفس را از ایمان خالی می کند و رائجی از آن باقی نمی گذارد. و در این صورت اعمال صالحه انسان چون خس و خاشاکی خواهد بود که در سرزمین خشک و بی آب و علف روئیده، هیچ بو و طراوتی و جمال و زیبایی نخواهد داشت. مثال عمل صالح به انضمام محبت به دشمنان دین، مثال گل و گیاهی است که در مزاب روئیده باشد؛ اگر فرضاً ظاهری فریبا داشته باشد ولی باطن و اصل آن متعفن و زشت است.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يَدْخُلُهُمْ جَنَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ .^۳

^۱ قسمتی از آیه ۵۴، از سوره ۵: المائدة؛ [«ای کسانی که ایمان آوردهاید! هر کس از شما که از دین خود برگردد، در آینده خداوند (به جای مرتدین) جماعتی را خواهد آورد که خدا آنها را دوست داشته و آنان نیز خدا را دوست میدانند، در مقابل مؤمنین خاشع و خاضع بوده و در مقابل کافرین با عزت رفتار می کنند.»]

^۲ قسمتی از آیه ۱۰۸، از سوره ۹: التوبة؛ [«سوگند که مسجدی که تأسیس آن از ابتدای امر براساس تقوی و خشنودی خدا بوده است؛ سزاوار است که در آن نماز بگزاری! زیرا که در آن مسجد، مردانی هستند که دوست دارند پاک و پاکیزه و مطهر گردند، و البته خداوند پاکان و پاکیزه شدگان را دوست دارد.»]

^۳ آیه ۲۲، از سوره ۵۸: المجادلة؛ [«نمی یابی جماعتی را که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشند و با این وجود با کسانی که خدا و رسول او را دشمن میدانند دوستی ل نمایند، اگرچه این دشمنان، پدران یا پسران یا برادران یا خاندان آنها باشند. خداوند در قلوب این مؤمنین ایمان را تثبیت نموده و با روحی از نزد خود، آنان را تأیید کرده است. و آنان را در باغهایی وارد

در این آیه مبارکه ملاحظه می‌شود که علاوه بر آنکه محییین به دشمنان خدا را از صف مؤمنین بطور قاطع جدا می‌کند، بهترین صفت مؤمنین و روشن‌ترین اثر روحی آنان را عدم محبت به دشمنان خدا قرار داده که بدین مناسبت دائماً از روح خدا بدانها افزای می‌گردد و در بهشت‌های جاودان زیست خواهند نمود، آنان مورد رضای خدای خود بوده و خود نیز از خدای خود راضی خواهند بود. و از همه بالاتر آنکه فقط و فقط این دسته از مؤمنین را که روحشان با صفت حبّ به خدا و رسول و عدم حبّ به دشمنان خدا و رسول آمیخته شده است، حزب خدا معرفی نموده و علناً سعادت و نجات مطلق را منحصرأً بدین افراد سپرده است.

در کتب اخبار، ابوابی راجع به حبّ و بغض وارد شده است. در این اخبار که مجموعاً می‌توان گفت به حدّ تواتر رسیده است، اصل حبّ و بغض را از اصول دین شمرده و بقیه اعمال صالحه را از متفرعات آن قرار داده است.

أبو عُبَیْدَةَ حَدَّثَنَا أَنَّ حَضْرَتَ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتَ مِی كُنْدَ كِه:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَعْطَى لِلَّهِ فَهُوَ مِنْ كَمَلِ إِيْمَانِهِ .^۱

حضرت فرمودند: «کسی که برای خدا دوست داشته باشد هر کس یا هر چیزی را که مورد محبت خداست، و مبغوض بدارد هر کس یا هر چیزی را که مورد بغض خداست، و در راه خدا بذل و اعطاء بنماید؛ چنین مردی از افرادی است که ایمان او به سرحدّ کمال رسیده است.»

و سعید اعرج از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حدیث می‌کند که:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ أَوْثَقِ إِيْمَانٍ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِي اللَّهِ وَ تُعْطَى فِي اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِي اللَّهِ .^۲ «حضرت صادق فرمودند که: از محکمترین دستاویزهای ایمان آن است که دوست داشته باشی هر چه را که خدا او را دوست دارد، و دشمن داشته باشی هر چه را که خدا دشمن دارد، و عطا کنی در راه خدا هر چه را که خدا عطای آن را دوست دارد، و منع کنی در راه خدا هر چه را که خدا منع آنرا می‌پسندد.»

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: أَيُّ عُرَى الْإِيْمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلَاةُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الزَّكَاةُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الصِّيَامُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهَادُ.

می‌سازد که از زیر آنها نهرها جاری و روان است و به طور ابدی در آن بهشتها زندگی می‌کنند و خدا از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی هستند. ایشان حزب و گروه خدا میباشند. آگاه باشید که تنها حزب و گروه خدا، رستگاران واقعی‌اند.»

^۱ «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۴

^۲ «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۵

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ. وَ لَكِنَّ أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّيُّ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ.^۱

«حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که آن حضرت به اصحاب خود فرمودند: کدامیک از دستاویزهای ایمان محکمتر است؟ اصحاب گفتند: خدا و رسول خدا داناترند. و بعضی از اصحاب گفتند: نماز. و بعضی گفتند: زکات. و بعضی گفتند: روزه. و بعضی گفتند: حج و عمره. و بعضی گفتند: جهاد.

حضرت فرمودند: تمام این اموری را که ذکر نمودید دارای فضیلت و شرافتند، ولی محکمترین دستاویزهای ایمان نیستند. و لیکن محکمترین دستاویز ایمان همان محبت در راه خدا و بغض در راه خدا و دوست داشتن دوستان خدا و تبری و دوری از دشمنان خداست.» مرحوم راوندی می گوید:

وَ إِلَيْهِ أَشَارَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكْتُوبِهِ: كُنْ مُجِبًّا لِأَلِّ مُحَمَّدٍ وَ إِنْ كُنْتَ فَاسِقًا وَ مُجِبًّا لِمُحِبِّهِمْ وَ إِنْ كَانُوا فَاسِقِينَ.

«و به همین مطلب حضرت رضا علیه السلام در نامه خود اشاره فرموده‌اند که: دوستدار آل محمد باش و اگرچه فاسق هستی، و دوستدار دوستداران آل محمد باش گرچه دوستداران آنان فاسق باشند.» و از تفسیر عیاشی روایت است که بُرَيْدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ الْعِجَلِيُّ می گوید که:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَادِمٌ مِنْ خُرَاسَانَ مَأْشِيًا فَأَخْرَجَ رَجُلِيهِ وَ قَدْ تَغَلَّقَتَا. وَ قَالَ: أَمَا وَ اللَّهُ مَا جَاءَ بِي مِنْ حَيْثُ جِئْتُ إِلَّا حُبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ اللَّهُ لَوْ أَحْبَبْنَا حَجْرَ حَشْرَةَ اللَّهِ مَعَنَا؛ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ إِنْ اللَّهُ يَقُولُ: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ. ^۲ وَ قَالَ: يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ ^۳. وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ ^۴

برید بن معاویه می گوید: «در نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل خراسان که پیاده از آنجا حرکت نموده بود بر حضرت داخل شد و پاهای خود را بیرون آورده نشان داد که همه شکافته و پاره پاره شده بود. عرض کرد: یابن رسول الله! به خدا سوگند که انگیزه حرکت من از خراسان تا اینجا جز محبت شما اهل بیت نبوده است.

^۱ «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۵

^۲ قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۳: آل عمران

^۳ قسمتی از آیه ۹، از سوره ۵۹: الحشر

^۴ «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۷۷؛ و از طبع حروفی، ج ۲۷، ص ۹۵

حضرت فرمودند: به خدا سوگند اگر پاره سنگی ما را دوست داشته باشد، خدا او را با ما محشور گرداند؛ و مگر حقیقت دین غیر از محبت چیز دیگری است؟ خداوند در قرآن می فرماید: ای پیغمبر! به مردم بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا شما نیز مورد محبت خدا قرار گیرید. و نیز می فرماید: انصار مدینه مهاجرینی را که از مکه بدانجا هجرت کردند دوست داشتند. و مگر دین غیر از محبت چیز دیگری است؟»

روایات راجع به شدت محبت رسول خدا نسبت به حضرت زهرا سلام الله علیها در روایات شیعه و سنی بسیار وارد شده است که حضرت رسول الله حضرت فاطمه سلام الله علیها را بسیار دوست داشتند و آن حضرت را سیده نساء عالمیان معرفی کردند.

آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «الکلمة الغراء» ص ۳۳۹ به بعد، روایاتی را در مقام و موقعیت و افضلیت حضرت زهراء سلام الله علیها آورده است که یکی از آن جمله آورده می شود:

(ما أخرجهُ البُخارِيُّ^۱ و مسلم^۲ و الترمذیُّ فی صحاحِهم، و صاحبُ الجمعِ بین الصحیحین، و صاحبُ الجمعِ بین الصحاحِ السَّتیَّة، و الإمامُ أحمدُ من حدیثِ الزَّهراءِ من مُسندهٗ^۳، و ابنُ عبدِ البرِّ فی ترجمتها من استیعابه، و محمدُ بنُ سعیدٍ فی ترجمتها من الجزء الثامن من طبقاته و فی بابِ ما قاله النَّبیُّ فی مرضه من المجلدِ الثانی من الطبقاتِ أيضاً، و اللفظ الذي تسمعه للبخاریِّ آخرَ ورقةٍ من کتاب الاستئذانِ من الجزء الرابع من صحیحهِ) حدَّثنا موسى عن أبي عوانة عن فراس عن عامر عن مسروق حدَّثتني عائشةُ أمُّ المؤمنین قالت:

إنا كننا أزواج النَّبِيِّ عندهُ جميعاً لم تُغادرِ منَّا واحدةٌ، فأقبلت فاطمةُ تمشي، لا والله ما تخفي مشيتها من مشية رسولِ الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ). فَلَمَّا رَأَاهَا رَحَبَ وَ قَالَ: مَرْحَبًا بِابْنَتِي! ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ ثُمَّ سَارَّهَا، فَبَكَتُ بُكَاءً شَدِيدًا. فَلَمَّا رَأَى حُزْمَهَا سَارَّهَا الثَّانِيَةَ إِذَا هِيَ تَضْحَكُ. فَقُلْتُ لَهَا أَنَا مِنْ بَيْنِ نِسَائِهِ: خَصَّكَ رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بِالسَّرِّ مِنْ بَيْنِنَا ثُمَّ أَنْتِ تَبْكِينَ! فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) سَأَلْتُهَا: عَمَّا سَارَّكَ؟ قَالَتْ: مَا كُنْتُ لِأَفْشِيَ عَلَى رَسُولِ اللهِ سِرَّهُ.

فَلَمَّا تُوِّفِّي قُلْتُ لَهَا: عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِمَا لِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ لَمَّا أَخْبَرْتَنِي؟ قَالَتْ: أَمَا لَأَنْ فَتَنَمَ. فَأَخْبَرْتَنِي قَالَتْ: أَمَا حِينَ سَارَّانِي فِي الْأَمْرِ الْأَوَّلِ فَإِنَّهُ أَخْبَرَنِي جِبْرَائِيلُ كَانَ يَعَارِضُهُ [بِالْقُرْآنِ] كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ أَنَّهُ قَدْ عَارَضَنِي بِهِ

^۱ راجع آخر صفحه ۶۴، من الجزء الرابع من صحیحه المطبوع بالمطبعة الملیحیة سنة ۱۳۳۲
^۲ راجع باب فضائل فاطمة، من الجزء الثانی من صحیحه، تجد طرقة فی هذا الحدیث إلى عائشة متعدده
^۳ راجع صفحه ۳۸۲ من الجزء السادس من المسند

الْعَامَ مَرَّتَيْنِ، وَلَا أَرَى الْأَجَلَ إِلَّا قَدْ اقْتَرَبَ، فَاتَّقِيَ اللَّهَ وَاصْبِرِي فَإِنِّي نِعَمَ السَّلْفِ أَنَا لَكَ. قَالَتْ: فَبَكَيْتُ بُكَائِي
الَّذِي رَأَيْتِ. فَلَمَّا رَأَى جَزَعِي سَأَرَنِي الثَّانِيَةَ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ! أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ
هَذِهِ الْأُمَّةِ - انتهی.

«موسی برای ما نقل کرد از ابوعوانه از فراس از عامر از مسروق که او گفت: عائشه امّ المؤمنین برای من حدیث نمود که روزی همه ما زنان پیامبر بدون استثناء در محضر او بودیم که فاطمه از راه رسید، و قسم به خدا نحوه راه رفتن او هیچ فرقی با راه رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نداشت. چون آن حضرت او را دید جائی باز نمود و فرمود: مرحبا به دخترم! بعد او را در طرف راست یا چپ خویش نشانند و با او نجوی نمود و سرّی را برای او بیان کرد که یکباره گریه شدیدی بر او عارض شد، چون رسول خدا حزن او را مشاهده نمود دو مرتبه با او پنهانی سخنی گفت که این بار فاطمه ناگهان خندان شد.

از بین زنان پیامبر من به او گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از میان همه ما تنها تو را مخصوص به سرّ خویش گرداند و با تو نجوی نمود، آن وقت تو گریه می کنی! چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست، من از فاطمه پرسیدم: پیامبر چه سرّی را برای تو بیان نمود؟ او گفت: من این چنین نیستم که سرّ رسول خدا را فاش کنم.

وقتی رسول خدا از دنیا رفت من به فاطمه گفتم: تو را به آن حقّی که بر تو دارم قسم می دهم که از آن سرّ پیامبر مرا با خبر سازی؟ او گفت: بله الآن مانعی ندارد. پس مرا با خبر ساخته و گفت: اما مرتبه اول به من اینطور فرمود که جبرائیل سالی یک بار قرآن را بر من عرضه و مقابله می نموده، ولی امسال دوبار قرآن را بر من عرضه کرده است و حتماً أجل من نزدیک شده است، پس تقوای الهی را پیشه ساز و صبر نما، پس بدرستی که من سلف و نیای خوبی برای تو هستم. فاطمه گفت: در این هنگام همانطور که دیدی من گریستم. چون پدر جزع و اندوه مرا دید در مرتبه دوم فرمود: ای فاطمه! آیا نمی پسندی که سیده زنان مؤمنین یا سیده زنان این امت باشی؟

از «مجالس» مفید روایت است به سند متصل خود، از ابوحمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام از پدرش از جدّش که:

قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضِبُ لِعِزْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا.^۱
«حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند به غضب در می آید از غضب فاطمه و راضی می شود به رضای فاطمه.»

^۱ بحارالانوار طبع کمپانی ج ۱۰ ص ۷ و از حروفی ج ۴۳ ۱۹.

و نیز از «مجالس» مفید و از «أمالی» شیخ طوسی رضوان الله علیهما به اسناد متصل از سعد بن مالک یعنی ابن ابی وقاص قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي؛ مَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَاءَ مَا فَقَدْ سَاءَ نِي؛ فَاطِمَةُ أَعَزُّ النَّاسِ إِلَيَّ.^۱ (۲) «سعد بن ابی وقاص می گوید: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: فاطمه پاره تن من است؛ کسی که او را خشنود کند مرا خشنود نموده و کسی که او را محزون کند و به او بدی برساند، مرا محزون نموده و به من بدی رسانیده است؛ فاطمه عزیزترین مردم در نزد من است.»

لذا با توجه به احادیثی که گذشت و همچنین در ذیل خواهد آمد به روایت صحیح و صریح که در صحاح اهل تسنن نیز آمده است هر که زهرا سلام الله علیها را بیازارد رسول الله را آزرده و هر کس ایشان را بیازارد خداوند متعال را آزرده و با حضرت رب جل و علی به جنگ بر خواسته است جائی که رسول خدا صریحاً می فرماید: فاطمه پاره جگر من است، اذیت به او اذیت به من است، آیا می توان اذیتهای ابوبکر و عمر را بدان نور دیده رسول خدا، تأویل نمود و توجیه کرد؟ هیهات هیهات!

پیغمبر اکرم نه یک بار و دو بار؛ بارهای عدیده، نه در نزد یک نفر و دو نفر؛ در نزد گروه بسیار، در مجالس مختلفه، در نزد مهاجرین و أنصار، در نزد دوست و دشمن، فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْصَبَهَا أَعْصَبَنِي.

«فاطمه پاره بدن من است؛ پس هر کس او را به خشم در آورد مرا به خشم در آورده است.»

و به لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا وَيَغْضِبُنِي مَا يَغْضِبُهَا. «فاطمه قطعه ای از بدن من است؛ آزار می رساند به من آنچه به او آزار می رساند، و مرا به غضب در می آورد هر چه او را به غضب در آورد.»

و به لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يَقْبِضُنِي مَا يَقْبِضُهَا وَ يَسْطُنِي مَا يَسْطُهَا. «فاطمه پاره ایست از من؛ مرا به اندوه و غصه در آورد هر چه فاطمه را به اندوه و غصه در آورد، و مرا خوشحال گرداند هر چه فاطمه را خوشحال گرداند.»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا وَ يَنْصِبُنِي^۳ مَا أَنْصَبَهَا. «فاطمه پاره بدن من است؛ رنج می دهد مرا آنچه او را رنج دهد، و خسته می کند مرا آنچه او را خسته کند.»

^۱ همان مصدر ص ۹ و از طبع حروفی ص ۲۳

^۲ فخر رازی در تفسیر، طبع دوم دار الکتب العربیة، ج ۲۷، در ذیل تفسیر آیه مودت، ص ۱۶۶ می گوید: قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا يُؤْذِيهَا.

^۳ أَنْصَبَهُ: أْتَعبَهُ.

و نیز به لفظ دیگر فرموده است: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي پَرِيئِي**^۱ مَا أَرَابَهَا وَيُؤْذِنِي مَا آذَاهَا. «فاطمه پاره بدن من است، فاطمه قطعه بدن من است؛ مرا ناراحت و کدر نماید آنچه او را ناراحت و کدر نماید، و مرا آزار دهد آنچه او را آزار دهد.»

و نیز به لفظ دیگر فرموده است: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يَسْعِفُنِي مَا يَسْعِفُهَا**. «فاطمه پاره‌ای از من است؛ به من می رسد آنچه به او می رسد. (خوبی به من میرسد چنانچه خوبی به او برسد، و گزند به من می رسد چنانچه گزند به او برسد.)»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: **فَاطِمَةُ شَجَنَةٌ مِنِّي يَبْسُطُنِي مَا يَبْسُطُهَا وَيَقْبِضُنِي مَا يَقْبِضُهَا**. «فاطمه شاخه پیچیده شده بر اصل و بنیاد من است؛ خوشحال و فرحناک میکند مرا آنچه او را خوشحال کند، و گرفته و مهموم میکند مرا آنچه او را مهموم و گرفته کند.»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: **فَاطِمَةُ مُضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي**.

و به لفظ دیگر: **فَاطِمَةُ مُضْعَةٌ مِنِّي يَقْبِضُنِي مَا يَقْبِضُهَا وَيَبْسُطُنِي مَا يَبْسُطُهَا**.

و به لفظ دیگر: **فَاطِمَةُ مُضْعَةٌ مِنِّي يَسْرُنِي مَا يَسْرُهَا**.

«فاطمه پاره گوشت من است؛ کسی که او را آزار رساند مرا آزار رسانیده، کسی که او را اندوهناک کند مرا اندوهناک نموده، کسی که او را مسرور و شاد کند مرا مسرور و شاد نموده است.»^۵

اینها احادیثی است که ائمه حدیث اهل تسنن در صحاح سته، و عده بسیاری دیگر از بزرگان رجال حدیث در کتب معتبره خود با اسناد صحیح روایت نموده، و علامه امینی قدس سره از پنجاه و نه نفر از بزرگان علمای آنها که در کتب خود آورده‌اند این احادیث را روایت می کند.^۶

و همچنین آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب «الکلمة الغراء» ص ۲۴۳ تا ص ۲۴۵ روایت می کند

که:

^۱ رَابَةٌ وَأَرَابَةٌ: سَاءَةٌ وَأَزْعَجَةٌ

^۲ أَى يِنَالُنِي مَا يِنَالُهَا وَيَلْمُ بِي مَا يَلْمُ بِهَا

^۳ الشَّجْنُ وَالشَّجْنَةُ وَالشَّجْنَةُ وَالشَّجْنَةُ: العُصْنُ المُلْتَنَفُ المُشْتَبِكُ، وَالشُّعْبَةُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. وَيَقُولُونَ: الْحَدِيثُ ذُو شُجُونٍ أَى ذُو فَنُونٍ مُشْتَعِبَةٌ.

^۴ المَضْعَةُ: القِطْعَةُ الَّتِي تُمَضَّعُ مِنْ لَحْمٍ وَغَيْرِهِ.

^۵ در «ینابیع المودة» طبع اسلامبول، ص ۱۷۹ از دیلمی روایت می کند که پیغمبر فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعِزَابِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا.

^۶ «الغدیر» ج ۷، ص ۲۳۱ تا ص ۲۳۳

«بخاری و مسلم در صحیحین روایت می‌کنند از مسوّر که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: فاطمه پاره تن من است؛ هر چه او را بیازارد مرا نیز می‌آزارد، و هر چه او را مکدر سازد مرا مکدر می‌نماید.

و نیهانی در ذکر احوال آن بانوی گرامی در «الشرف المؤبد» از بخاری با سند او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: فاطمه پاره تن من است؛ هر آنچه او را به غضب درآورد مرا نیز غضبناک می‌سازد. او می‌گوید: در روایت دیگری آمده است: پس هر کس او را غضبناک نماید مرا غضبناک ساخته است. و نیز می‌گوید در «الجامع الصغیر» وارد است که: فاطمه پاره تن من است، هر چه او را به اندوه در آورد مرا به اندوه در آورده، و هر چه او را شاد و منبسط سازد مرا شاد و منبسط می‌سازد.

و آن بانوی گرامی - که پدر و مادرم فدای او باد - به ابوبکر و عمر فرمود: شما دو تن را قسم می‌دهم به خدا که آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدید که می‌فرمود: رضایت فاطمه از رضای من و خشم و سخط او از خشم و سخط من است؛ پس هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد تحقیقاً که مرا دوست داشته، و هر کس فاطمه را راضی سازد مرا راضی ساخته، و هر کس فاطمه را به خشم آورد مرا خشمگین نموده است؟ آنها گفتند: بله از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ایم. و این از احادیث متواتره از ائمه عترت طاهره است، و همین روایت به عنوان حجّت و دلیل برای تفضیل آن حضرت بر زنان عالمیان کفایت می‌کند؛ آیا هیچ مسلمانی فردی از مردم را با بضعة نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بقیه و خلف او در بین امت مقایسه می‌کند؟

و به تحقیق که هر کس از صاحبان خرد در این روایت تدبّر نموده، اینطور دریافته است که مضمون آن دلالت بر عصمت آن حضرت دارد؛ زیرا این روایت می‌فهماند که محال است هر یک از اذیت شدن و پریشان گشتن و غضب و سخط و رضایت و گرفتگی خاطر و منبسط شدن آن حضرت در غیر محلّ خود واقع شود، همانطور که در مورد نبی اکرم نسبت به این امور، مطلب از همین قرار است؛ و این حقیقت و کنه عصمت است، چنانچه مخفی نیست.

و در روایتی دیگر آمده: «ابن ابی عاصم به سند خود از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه فرمود: حقّاً که خداوند بخاطر غضب تو غضب می‌نماید و بواسطه رضایت تو راضی می‌شود.

و این روایت را طبری و غیر او با اسناد حسن روایت کرده‌اند، همانطور که در ذکر احوال آن بانوی گرامی در «الشرف المؤبد» و غیر آن ذکر شده است. و این روایت در دلالت بر برتری آن حضرت و عصمتشان مانند حدیث سابق است.»

«جماعتی از معتبرین محدثین و بزرگان ایشان چون احمد بن حنبل چنین حدیث کرده‌اند که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی و حسن و حسین و فاطمه نظر نموده و فرمود: هر کس با شما در جنگ باشد من با او در جنگم، و هر کس با شما در صلح و آشتی باشد من با او در صلح و آشتی هستم. و ترمذی از حدیث زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود: هر کس که با علی و فاطمه و حسن و حسین محاربه داشته باشد من با او در جنگ بوده، و هر کس با آنان در سلم و صلح باشد من با او در سلم و صلح هستم. و این حدیث در دلالت بر افضلیت و عصمت آن حضرت مانند روایت قبل است. و همانطور که می‌نگری دلالتی نیز بر کفر محاربان اهل بیت دارد.»

حضرت زهرا در حالی از دنیا رحلت فرمودند که از ابوبکر و عمر خشمگین بودند

این روایات از نقطه نظر اهل تسنن مسلم است، و نیز مسلم است که ابوبکر و عمر حضرت زهرا را رنجاندند و به آن حضرت آزار رساندند، این هم جای تردید نیست که آن قدر آن حضرت از افعال خلیفه در خشم بود که با او تکلم نکرد و از او دوری جست تا از دنیا رحلت نمود.

بخاری در صحیح خود روایت می‌کند با اسناد خود از عروة بن زبیر که: **إِنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ بَعْدَ وَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَقْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا بِمَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً. فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ.**^۱

«عائشه به عروة بن زبیر خبر میدهد که فاطمه دختر رسول خدا از ابوبکر بعد از رحلت حضرت رسول الله درخواست کرد که میراثش را از آنچه خداوند به پیغمبرش داده بود بدهد. ابوبکر گفت: رسول الله فرموده است: ما ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما می‌ماند صدقه است. حضرت فاطمه دختر رسول خدا از گفتار ابوبکر به غضب در آمد و از ابوبکر دوری نموده و پیوسته با او ملاقات نکرد تا از دنیا رحلت نمود.»

آنقدر حضرت صدیقه از آزار آنان در رنج بود که در بستر مرگ نیز اجازه ورود نداد. ابوبکر و عمر به دیدن آمدند با آنها صحبت نکرد. و حتی از نماز خواندن ابوبکر و عمر پس از مرگش جلوگیری فرمود و وصیت کرد که آنها بر من نماز نگیرند. و چون از دنیا رحلت فرمود ابوبکر را خبر نمودند.

^۱ «صحیح بخاری» ج ۲، ص ۱۸۶، باب فرض الخمس؛ و از طبع امیریه بولاق، ج ۴، ص ۷۹

بخاری همچنین از عروۀ از عائشۀ روایت می کند که: چون حضرت فاطمه تقاضای إرث خود نمود، فابی أبو بکرٍ أن يدفعَ إلى فاطمةَ منها شيئاً، فوجدت (غضبت) فاطمةَ على أبي بكرٍ في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى تُوفيت.

و عاشت بعد النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ستة أشهر. فلما تُوفيت دفنها زوجها على ليلاً ولم يؤذن بها أبابكرٍ و صلى عليها^۱.

«أبو بکر از دادن إرث رسول الله به فاطمه امتناع ورزید. فاطمه بسیار غضبناک شد و از او دوری نمود و با او دیگر تکلم نکرد تا از دنیا رفت. و فاطمه بعد از رسول خدا شش ماه زندگی نمود. چون وفات کرد شوهر او علی او را در شب دفن نمود و أبو بکر را خبردار نکرد و خود بر او نماز گزارد.»

اعتراض حضرت فاطمه سلام الله علیها به سکوت امیر المؤمنین علیه السلام و پاسخ آن حضرت

پس از آنکه فاطمه برای اثبات حق خود به مسجد رفت، و با ابو بکر به محاجه پرداخت ابن شهر آشوب می گوید: چون فاطمه از مسجد به منزل مراجعت کرد، و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در منزل انتظار بازگشت او را داشتند، در این حال رو به آن حضرت نموده و گفت: يا بن أیطالب! اشتملت شملة الجنين، و قعدت حجرة الظنين، نقضت قادمة الأجدل فخاتك ريش الأعزل. هذا ابن أبي قحافة، قد ابتزني نحيلة أبي، و بليغة إبنی و الله لقد جد في ظلامتي، و ألد في خصامي، حتى منعتني القيلة نصرها، و المهاجرة وصلها، و غضت الجماعة دوني طرفها، فلا مانع و لا دافع. خرجت و الله كاظمة، و عدت راغمة.

أضرعت خدك يوم أضعت خدك، افترست الذئاب و افترسك الذئاب، ما كففت قائلاً، و لا أغنيت باطلاً، و لا خيار لي ليتني مت قبل ذلتي، و توفيت دون هيتي.

عذيري و الله فيك حامياً، و منك داعياً، و يلاي في كل شارق، مات العمد و وهن العصد شكواي الى رب و عدواي الى أبي. اللهم أنت أشد قوة و أحد بأساً و تنكيلاً

ای پسر ابو طالب! مانند بچه در شکم مادر، دست و پای خود را در خود جمع کرده ای! و مانند شخص متهم در گوشه غره نشسته ای! شاه بال خودت را که همچون بالهای قوی باز شکاری بود شکستی! در نتیجه

^۱ «صحیح بخاری» ج ۳، باب غزوة خيبر، ص ۵۵؛ و از طبع أميريه بولاق، ج ۵، ص ۱۳۹

پره‌های نرمی که برای تو ماند، بتو وفا نکرد و کارگر نشد، و همچون مرغ بی بال و پری که مورد هجوم پرنده‌گان قوی واقع شود گرفتار شدی!

اینکه این پسر ابی قحافه، عطیه پدر مرا از من بقره و غلبه ربوده، و معاش مختصر فرزند مرا گرفته است. سوگند بخدا که در ستم با من بنهایت رسیده، و در دشمنی با من پافشاری کرده، تا بسرحدی که اولاد قبیله که انصار اوس و خزرج اند، از یاری من دریغ نمودند، و مهاجرین از اهتمام و رسیدگی بکار من خودداری کردند، و جماعت مسلمانان به بی‌اعتنائی از من، از این جنایات چشم پوشیدند؛ نه کسی است که او را ممانعت کند، و نه کسیکه او را از ستم با من باز دارد.

سوگند بخدا که من با نهایت فرو بردن خشم خود به مسجد رهسپار شدم ولی پژمرده و افسرده بازگشتم. چهره خود را بذلت و خواری سپردی، آنروز که خود را از مقام و مرتبه خود ساقط کردی! گرگان درنده را شکار می‌نمودی، و اینک مگس‌ها تو را شکار خود نمودند هیچ گوینده‌ای را از کلام ناروای خود بازداشتی! و هیچ باطلی را دور نمودی!

و اختیاری برای من نیست؛ و ایکاش قبل از آنکه پرده ذلت مرا فرا گیرد، در کام مرگ فرو رفته بودم و پیش از این پستی و حقارت مرده بودم. سوگند بخدا که بازخواست کننده من، در کار تو خداست که مرا حمایت می‌کند و از تو پرسش می‌نماید، ای وای بر من، از این حوادث ناگوار که وارد شده است. محل اعتماد و اتکای من از دنیا رخت بربست، و بازوی من سست شد، شکایت من بسوی پروردگار است، و مخاصمه از ظلم و ستمی که بر من وارد شده است بسوی پدرم.

بار پروردگار من! قوه تو شدیدتر، و شدت انتقام تو تیزتر و برنده‌تر است.

أمیر المؤمنین علیه السلام به فاطمه علیها السلام پاسخ داد:

لَا وَبَلَّ لَكَ! بَلِ الْوَيْلُ لِسَائِنِكَ، تَهْنِئِي عَنْ عِرْبِكَ! يَا بِنْتَ الصَّفْوَةِ، وَبَقِيَّةِ النَّبُوَّةِ.

مَا وَنَيْتُ فِي دِينِي، وَلَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي فَانِ كُنْتِ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ فِرْزُكَ مَضْمُونٌ وَكَفَيْلُكَ مَأْمُونٌ وَمَا

أَعَدَّ لَكَ خَيْرٌ مِمَّا قُطِعَ عَنْكَ، فَاحْتَسِبِي! فَقَالَتْ: حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^۱

ویل و وای برای تو مباد، بلکه برای دشمنان تو باد! مرا از اینگونه خطاب بازدار ای دختر برگزیده مخلوقات، و ای یادگار مقام نبوت.

من در کار خود سستی نکرده‌ام، و از آنچه در توان و نیروی من بود کوتاهی نورزیدم! اگر تو معاشی و روزی می‌خواهی؟ بدان که خداوند ضامن و کفیل است، و آنچه را برای تو مهیا نموده بهتر است از آنچه از

^۱ مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۸۲ طبع سنگی

دست تو رفته است! خدا را کافی بدان و بدو پناه بر! فاطمه سلام الله عليها گفت: خدا برای من کافی است و او بهترین و کیل است ابن ابی الحدید گوید: وَ قَدْ رَوَى عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ حَرَّضَتْهُ يَوْمًا عَلَى النَّهْوِ وَالْوُثُوبِ، فَسَمِعَ، صَوْتَ الْمُؤَذِّنِ: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ لَهَا: أَيَسْرُكَ زَوَالُ هَذَا النَّدَاءِ مِنَ الْأَرْضِ؟

قالت: لا.

قال: فَإِنَّهُ مَا أَقُولُ لَكَ^۱

«از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

روزی فاطمه علیها سلام او را بر قیام و اقدام و نهضت تحریش و ترغیب می نمود، ناگاه شنید که مؤذن می گوید: اشهد أن محمداً رسول الله.

امیر المؤمنین به او گفت: ای فاطمه! دوست داری که این ندا و دعوت از روی زمین برچیده گردد؟ گفت: نه

حضرت فرمود: این همانست که من بتو گفته‌ام»

باری حضرت فاطمه وصیت نموده بود که نه تنها ابوبکر بلکه دخترش عائشه نیز بر او نماز نگزارد. در «اسد الغابة» در شرح حال حضرت فاطمه بعد از وصیت آن حضرت راجع به کیفیت ساختن نعش و وصیت به أسماء، بنت عمیس گوید: فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ جَاءَتْ عَائِشَةُ فَمَنْعَتْهَا أَسْمَاءُ، فَشَكَّتْهَا عَائِشَةُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَقَالَتْ: هَذِهِ الْحُتْمِيَّةُ تُحَوِّلُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأِلَه] وَسَلَّم. فَوَقَّفَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى الْبَابِ وَقَالَ: يَا أَسْمَاءُ! مَا حَمَلَكَ عَلَى أَنْ مَنَعْتِ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأِلَه] وَسَلَّم أَنْ يَدْخُلْنَ عَلَى بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأِلَه] وَسَلَّم وَقَدْ صَنَعْتَ لَهَا هَوْدَجًا؟ قَالَتْ: هِيَ أَمْرَتْنِي أَنْ لَا يَدْخُلَ عَلَيْهَا أَحَدٌ وَأَمْرَتْنِي أَنْ أَصْنَعَ لَهَا ذَلِكَ. قَالَ: فَاصْنَعِي مَا أَمَرْتُكَ. وَغَسَّلَهَا عَلِيٌّ وَأَسْمَاءُ.^۲

«بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السلام عائشه به خانه فاطمه آمد، أسماء دختر عمیس او را راه نداد. عائشه به پدرش ابوبکر شکایت کرد و گفت: این زن خشمیه میان ما و میان دختر رسول خدا فاصله انداخته است.

ابوبکر آمد و در خانه فاطمه ایستاد و گفت: ای أسماء! چه موجب شده است که زنهای پیغمبر را از

^۱ شرح نهج البلاغه (۲۰ جلدی) ج ۱۱ ص ۱۱۳

^۲ «اسد الغابة» طبع دار إحياء التراث العربی، ج ۵، ص ۵۲۴

ورود بر دختر پیغمبر منع می‌کنی، و برای او هودجی ساخته‌ای؟ اَسْمَاءُ گفت: فاطمه به من امر کرده است که به هیچ کس اجازه ورود بر جنازه او را ندهم، و او مرا امر کرده است که این هودج و صورت تابوت را برای او بسازم. ابوبکر گفت: آنچه فاطمه امر کرده است بجای بیاور. و علی بن ابی طالب و اَسْمَاءُ، حضرت فاطمه را غسل دادند.»

ابن قتیبه دینوری متوفی ۲۷۶ هجری می‌گوید: پس از آنکه از علی در مسجد نتوانستند بیعت بگیرند، فَلَحِقَ عَلِيٌّ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ يَصِيحُ وَيَبْكِي وَيُنَادِي: يَا بَنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي.^۱ «علی خود را به قبر رسول خدا رسانیده و خود را بر روی قبر انداخت و فریاد می‌زد و گریه می‌کرد و با صدای بلند می‌گفت: ای رسول خدا! ای فرزند مادرم! امت تو مرا حقیر و ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند.»

تاریخ جنایات خلیفه اول و دوم را از یاد نخواهد برد

و نیز می‌گوید: چون علی از آمدن برای بیعت خودداری کرد، قام عمر، فمشی معه جماعة حتى أتوا بابَ فاطمة، فذُقُوا البابَ، فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها: يا أبت! يا رسول الله، ماذا لقيتنا بعدك من ابن الخطاب وابن أبي قحافة.^۲ «در این هنگام عمر برخاست و با او جماعتی حرکت کردند تا به خانه فاطمه رسیدند. در را کوفتند، چون حضرت فاطمه صدای آنان را از پشت در شنید، با صدائی هر چه بلندتر فریاد زد: ای پدر من! ای رسول خدا! چه بسیار مصائب و آزارهایی که بعد از تو از عمر بن الخطاب و ابوبکر به ما رسید.» و نیز می‌گوید: ابوبکر، عمر را برای آوردن علی و افراد دیگری که از بیعت امتناع نموده بودند، فرستاد. آنها همه در خانه علی جمع بودند و از بیرون آمدن و بیعت نمودن اِبا کردند.

فَدَعَا بِالْحَطَبِ وَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ عَمْرٍ مَبِيْدَةٌ لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لَأَحْرُقَنَّهَا عَلَيَّ مَنْ فِيهَا. فقتيل: يا أبا حفص! إنَّ فيها فاطمة! فقال: وإن! فخرجوا فبايعوا إلا علياً فإنه زعم أنه قال: حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبي على عاتقي حتى أجمع القرءان. فوقف فاطمة رضى الله عنها على بابها، فقالت: لأعهد لي بقوم حصرُوا أسوأ حصر منكم؛ تركتم رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم جنازة بين أيدينا وقطعتكم أمركم بينكم، لم تستأمرونا ولم تردوا لنا حقاً.^۳

^۱ همان مصدر

^۲ «الإمامة والسياسة» ج ۱، ص ۱۳

^۳ «الإمامة والسياسة» ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳

«در این هنگام عمر هیزم طلبید و گفت: سوگند به آن کسیکه نفس عمر در دست اوست، یا خارج شوید برای بیعت یا آنکه خانه را با هر کس در اوست آتش می‌زنم! به عمر گفتند: ای عمر! آخر در این خانه فاطمه است! گفت: اگر چه فاطمه هم باشد! و سپس همه را از منزل خارج کردند و از همه بیعت گرفتند، مگر از علی که نتوانستند از او بیعت بگیرند، چرا که او گفت: قسم خورده‌ام که از منزل بیرون بروم و لباس بر دوش نیفکنم تا آنکه قرآن را جمع کنم.

در این حال فاطمه درب منزل ایستاد و گفت: من ابداً با مردمی برخورد نکرده‌ام که مانند شما اینطور حضورشان زشت و قبیح باشد؛ شما جنازه رسول خدا را روی دست ما گذاشتید و رفتید و خودتان برای خود از پیش خود خلیفه تعیین کردید، و ما را به ولایت امر خود نپذیرفتید و حق ما را به ما رد نمودید.»
 باری، با تمام این سفارشات که از جانب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به عمل آمد، امت و صحابه در روز اول رحلت آن حضرت مزد آن حضرت را که اجر رسالت بود دادند. جنازه رسول خدا هنوز کفن و دفن نشده بود که در سقیفه بنی ساعده برای ربودن حکومت و ریاست بر مردم، بر سر هم کوفتند و سپس هجوم به خانه ولایت و طهارت آوردند.^۱

نظام می‌گوید: **إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتِ الْمُحْسَنَ مِنْ بَطْنِهَا. وَكَانَ يَصِيحُ: أَحْرِقُوهَا بَمَنْ فِيهَا. وَ مَا كَانَ فِي الدَّارِ غَيْرَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ.**^۲

«در روزی که می‌خواستند امیرالمؤمنین را برای بیعت به مسجد ببرند، عمر به شکم فاطمه زد، بطوری که جنین فاطمه: محسن سقط شد. و عمر فریاد می‌زد: این خانه را با هر کس که در آن هست آتش بزیند! در حالی که در خانه غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین کس دیگری نبود.»

ابن ابی الحدید می‌گوید: **ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ لِعَلِيٍّ: قُمْ فَبَايِعْ! فَتَلَكَّأَ وَ احْتَبَسَ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَقَالَ: قُمْ! فَأَبَى أَنْ يَقُومَ، فَحَمَلَهُ وَ دَفَعَهُ كَمَا دَفَعَ الزُّبَيْرَ حَتَّى أَمْسَكَهَا خَالِدٌ وَ سَاقَهَا عُمَرُ وَ مَنْ مَعَهُ سَوْقًا عَنِيفًا، وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ وَ امْتَلَأَتْ سُورَةُ الْمَدِينَةِ بِالرُّجَالِ. وَ رَأَتْ فَاطِمَةُ مَا صَنَعَ عُمَرُ، فَصَرَخَتْ وَ وَلَوْلَتْ وَ اجْتَمَعَ مَعَهَا نِسَاءٌ كَثِيرٌ مِنَ الْهَاشِمِيَّاتِ وَ غَيْرِهِنَّ، فَخَرَجَتْ إِلَى بَابِ حُجْرَتِهَا وَ نَادَتْ: يَا أَبَا بَكْرٍ! مَا أَسْرَعَ مَا أَعْرَضْتُمْ عَلَيَّ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ! وَ اللَّهُ لَا أَكَلُّمُ عُمَرَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ!**^۳

می‌گوید: «سپس عمر داخل خانه علی شد و گفت: ای علی برخیز و بیعت کن! علی خودداری کرد و

^۱ «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۱۲۳

^۲ «ملل و نحل» شهرستانی، طبع اول- مصر، ج ۱، ص ۷۳

^۳ در «شرح نهج البلاغه» طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۲، ص ۱۹، و نیز در ج ۱، ص ۱۲۴، این مطلب را آورده است.

امتناع ورزید. عمر دست او را گرفته کشید و گفت: برخیز! علی از برخاستن إبا کرد. عمر او را به شدت از جای خود بلند کرده و با شتاب به بیرون رد کرد، همچنانکه زبیر را قبلاً با شتاب از جای خود بلند نموده و به بیرون رد کرده بود. خالد بن ولید، علی و زبیر را نگاهداشته و عمر و افراد دیگری که با آنها بودند علی و زبیر را به شدت با کمال قهر و سختی به طرف مسجد سوق می‌دادند، و مردم همه جمع شده تماشا می‌کردند و کوچه‌های مدینه از مردم پُر شده بود. چون فاطمه کردار عمر را نگریست، فریاد زد و ولوله کرد و جماعت بسیاری از زنان هاشمیه و غیر هاشمیه با فاطمه اجتماع نمودند. فاطمه خارج شد و در حجره خود ایستاد و فریاد برآورد: ای آببکر! چقدر زود از روی نخوت و حمیت جاهلی بر اهل بیت رسول خدا حسد ورزیدی! سوگند به خدا که من با عمر تکلم نخواهم کرد تا خدای خودم را ملاقات کنم!»

فاطمه سلام الله علیها با مصائب زیادی مواجه شد؛ از یک طرف، غضب مقام ولایت و خلافت اسلام از محور اصلی خود، که با نهایت رنج و إلم از این مقام دفاع می‌نمود.

ابن قتیبه دینوری می‌گوید: وَ خَرَجَ عَلِيُّ كَرِّمَ اللَّهِ وَجْهَهُ يَحْمِلُ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِيهِ] وَسَلَّمَ عَلَى دَابَّةٍ لَيْلًا فِي مَجَالِسِ الْأَنْصَارِ تَسْأَلُهُمُ النُّصْرَةَ، فَكَانُوا يَقُولُونَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ! قَدْ مَضَتْ بَيْعَتُنَا هَذَا الرَّجُلِ، وَ لَوْ أَنَّ زَوْجَكَ وَ ابْنَ عَمِّكَ سَبَقَ إِلَيْنَا قَبْلَ أَبِي بَكْرٍ مَا عَدَلْنَا بِهِ. فَيَقُولُ عَلِيُّ كَرِّمَ اللَّهِ وَجْهَهُ: أَفَكُنْتُ أَدْعُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِيهِ] وَسَلَّمَ فِي بَيْتِهِ لَمْ أَدْفِنُهُ وَ أَخْرَجُ أَنْزِعُ النَّاسَ سُلْطَانَهُ؟ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: مَا صَنَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ، وَ لَقَدْ صَنَعُوا مَا اللَّهُ حَسِبُهُمْ وَ طَالِبُهُمْ.^۱

«و علی در شب، فاطمه دختر رسول خدا را سوار بر چارپا می‌نمود و به مجالس انصار می‌برد و از آنها طلب یاری می‌کرد. و آنها می‌گفتند: ای دختر رسول خدا! بیعت ما با ابوبکر کاری است که واقع شده است. اگر شوهر تو و پسر عموی تو علی بن ابی طالب قبل از بیعت ما با ابوبکر به ما رجوع می‌کرد حتماً ما با او بیعت می‌نمودیم و از او عدول به بیعت شخص دیگری نمی‌کردیم. علی کرم الله وجهه می‌فرمود: آیا من چنین فردی بوده باشم که جنازه رسول خدا را دفن نکرده در خانه‌اش بگذارم و برای گرفتن حکومت او بیرون آمده مشغول جدال و نزاع گردم؟ و سپس فاطمه می‌فرمود: أبوالحسن آنچه عمل کرد همه سزاوار و شایسته بود، ولیکن آن دیگران که خلافت را ربودند، کردند آنچه کردند و خداوند خود حساب گیرنده و جزا دهنده آنها خواهد بود.»

و از طرف دیگر، جسارتها و اهانت های علنی و غضب فدک و سهمیه آن حضرت از خیبر و از حقوق ذوی القربی، و مخاصمات و مجادلاتی که آن بضعة رسول خدا با ابوبکر و عمر می‌نمود، دیگر برای آن مطهره

^۱ «الإمامة و السیاسة» ج ۱، ص ۱۲

با انضمام کسالت‌های جسمی و سقط جنین، نیرو و قوه‌ای باقی نگذارده بود، بالأخص با فقدان پدری مانند رسول خدا که سزاوار بود این امت از او حمایت کنند و او را تنها نگذارند و به تعزیت و تسلیت او برخیزند. ولی این امت اجر رسالت را خوب در دست پیغمبر گذاردند و زهرای صدیقه را تنها و با دل شکسته، در بستر بیماری انداختند، بطوریکه به روایت ابن قتیبه بیش از هفتاد و پنج روز^۱ و به روایت ابن ابی الحدید بیش از هفتاد و دو روز^۲ در دنیا بعد از پدر زیست نکرد.

حضرت صدیقه سلام الله علیها خلیفه اول و دوم را مسلمان نمی دانستند

آن قدر حضرت را آزار دادند که اجازه ورود ابوبکر و عمر را نداد، و پس از آنکه امیرالمؤمنین را واسطه نمودند و برای ملاقات و عیادت فاطمه آمدند و سلام کردند، آن حضرت روی خود را برگردانیده و جواب سلام نفرمود، با آنکه جواب سلام هر مسلمانی واجب است؛ و لذا معلوم می‌شود که آن حضرت ابوبکر و عمر را مسلمان نمی‌شناخته است.

ابن قتیبه می‌گوید: پس از آنکه علی را به مسجد بردند و علی بیعت نکرد و دل شکسته به سر قبر پیغمبر رفت و گریه می‌کرد و صیحه می‌زد، فقال عمر لأبی بکر رضی الله عنهما: انطلق بنا إلى فاطمة فإننا قد أغضبناها. فانطلقا جميعا فاستاذنا على فاطمة فلم تأذن لهما، فأتيا عليا فكلما فادخلها عليها، فلما قعدا عندها حوكت وجهها إلى الحائط، فسلمها عليها، فلم ترد عليهما السلام.^۳

«عمر به ابوبکر گفت: بیا برویم برای ملاقات فاطمه، زیرا که ما فاطمه را به غضب آوردیم. هر دو آمدند و از فاطمه إذن دخول خواستند، فاطمه إذن نداد. آنها نزد علی آمدند و با او در باره ملاقات فاطمه مذاکره کردند، امیرالمؤمنین آن دو را به داخل خانه نزد فاطمه آورد. چون عمر و ابوبکر نزد فاطمه نشستند، فاطمه صورت خود را از آنها گردانیده، رو به دیوار نمود. آن دو نفر سلام کردند، فاطمه جواب سلام نگفت.»

سپس ابن قتیبه می‌گوید: پس از آنکه ابوبکر مشغول عذرخواهی شد که علت آنکه من تو را از ارث محروم کردم آن بود که من از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: لا نورث، ما ترکنا فهو صدقة. «ما ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما بجای می‌ماند صدقه است.»

^۱ «الإمامة و السیاسة» ج ۱، ص ۱۴

^۲ «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴

^۳ [۲]- «الإمامة و السیاسة» ج ۱، ص ۱۳

قسم به خدا که من عقب هر نماز که بجا می آورم بر تو ای ابوبکر نفرین خواهم نمود
 فَقَالَتْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ حَدَّثْتُمْ كَمَا حَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَعَالِهِ] وَسَلَّمَ، تَعْرِفَانِيهِ وَتَفْعَلَانِ بِهِ؟ قَالَا:
 نَعَمْ. فَقَالَتْ: نَشَدْتُكُمْ اللَّهُ أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ وَسَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي، فَمَنْ
 أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَمَنْ أَسَخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسَخَطَنِي؟ قَالَا: نَعَمْ،
 سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَعَالِهِ] وَسَلَّمَ.
 قَالَتْ: فَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ أَنَّكُمْ أَسَخَطْتُمَانِي وَمَا أَرْضَيْتُمَانِي، وَ لَئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ لِأَشْكُوَنَّكُمْ إِلَيْهِ ... وَ
 اللَّهُ لَأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيَهَا.

«حضرت فاطمه به ابوبکر و عمر فرمود: اگر من از رسول خدا برای شما حدیثی نقل کنم، شما اعتراف می کنید و به مضمون آن تسلیم هستید؟ گفتند:

بله. حضرت فاطمه فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم که آیا شما از رسول خدا نشنیدید که میفرمود:
 رضای فاطمه از رضای من است و خشم فاطمه از خشم من است، کسی که دختر مرا دوست داشته باشد مرا
 دوست داشته است، و کسی که فاطمه دختر مرا راضی کند مرا راضی کرده است، و کسی که او را به غضب در
 آورد مرا به غضب در آورده است؟ گفتند: بله، ما از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدیم که این مطلب
 را می فرمود.

فاطمه فرمود: من خدا را و فرشتگان خدا را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآوردید و مرا
 راضی نکردید. و اگر من پدرم رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما دو نفر را به سوی او خواهم برد ... قسم
 به خدا که من عقب هر نماز که بجا می آورم بر تو ای ابوبکر نفرین خواهم نمود.»

و سابقاً از «اسد الغابة» نقل کردیم که حضرت فاطمه وصیت فرمود که کسی بر آن حضرت وارد نشود،
 و لذا عائشه چون اجازه ملاقات خواست و حتی به پدر خود خلیفه وقت متوسل شد، أسماء بنت عمیس او را
 راه نداد و گفت: فاطمه وصیت نموده، و لذا علی و أسماء او را غسل دادند.

و نیز از «صحیح بخاری» نقل کردیم که فاطمه را علی در شب دفن نمود و خود بر او نماز گزارد و ابوبکر
 را خبر نکرد.

و علی بن برهان الدین حلبی شافعی میگوید: وقال الواقدي: وَ تَبَّتْ عِندَنَا أَنْ عَلِيَا كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ دَفَنَهَا
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا لَيْلًا وَ صَلَّى عَلَيْهَا وَ مَعَهُ الْعَبَّاسُ وَ الْفَضْلُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَ لَمْ يَعْلَمُوا بِهَا أَحَدًا.^۱

^۱ «السيرة الحلبية» طبع ۱۳۸۲ هجریه، ص ۳۹۹

«واقدی گوید: در نزد ما به ثبوت رسیده است که علی کرّم الله وجهه فاطمه رضی الله عنها را شب دفن نمود و خود بر او نماز گذارد و با او عباس و فضل بن عباس رضی الله عنهم، بودند و هیچکس را برای نماز و دفن فاطمه خبر نکردند.»

در رجال شیخ حرّ عاملی به نام «رسالة فی معرفة الصحابة» از کشی نقل میکند با إسناد متصل خود از زراره از ابی جعفر از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب علیهم السلام که: قَالَ: صَاقَتِ الْأَرْضُ بِسَبْعَةِ يَوْمٍ تُرْزَقُونَ وَ يَوْمٍ تُنْصَرُونَ وَ يَوْمٍ تُمَطَّرُونَ؛ مِنْهُمْ سَلْمَانُ وَ الْمُقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ عَمَّارٌ وَ حَذِيفَةُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا إِمَامُهُمْ. وَ هُمُ الَّذِينَ صَلَّى عَلَى فَاطِمَةَ. ^۱

«امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید: هفت نفرند که بواسطه عظمت و جلالت و سعه روح آنها، زمین برای حمل نمودن آنها تنگی می کند و استعداد تحمل آنها را ندارد، بواسطه فیض وجود آنهاست که روزی به شما میرسد و به مقاصد خود نائل میگردید و باران از آسمان می بارد؛ از ایشان است سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و حذیفه رحمة الله عليهم و من إمام آنها هستم. و ایشانند آن کسانی که بر فاطمه نماز گزاردند.

اشعار اُزری راجع به مصائب حضرت صدیقه سلام الله علیها

چه خوب شیخ اُزری سروده است:

لا تَلْمَنِي يَا سَعْدُ فِي مَقْتِ قَوْمٍ *** ما وَفَتْ حَقَّ أَحْمَدَ إِذْ وَفَاها

أَوْ مَا قَالَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي *** أَحْفَظُونِي فِي بَرِّها وَ وِلاها

نَازِعِوْهَ حَيَا وَ خَانُوْهُ مَيِّتًا *** يَا لَيْتَكَ الْحُظُوظُ مَا أَشَقَّها

تا آنکه میگوید:

نَقَضُوا عَهْدَ أَحْمَدَ فِي أُخِيهِ *** وَ أَذَاقُوا الْبَتُولَ مَا أَشْجَاها

وَ هِيَ الْعُرْوَةُ الَّتِي لَيْسَ يَنْجُو *** غَيْرُ مُسْتَعَصِمٍ بِحَبْلِ وِلاها

لَمْ يَرِ اللَّهُ لِلنَّبِوَةِ أَجْرًا *** غَيْرَ حِفْظِ الْوَدَادِ فِي قُرْبَاها

لَسْتُ أُدْرِي إِذْ رُوِّعْتُ وَ هِيَ حَسْرِي *** عَانَدَ الْقَوْمِ بَعْلَهَا وَ أَبَاها

يَوْمَ جَاءَتْ إِلَى عَدِيٍّ وَ تَيْمٍ *** وَ مِنْ الْوَجْدِ مَا أَطَالَ بُكَاها

فَدَعَتْ وَ اشْتَكَتْ إِلَى اللَّهِ شَجْوًا *** وَ الرِّوَاْسِي تَهْتَزُّ مِنْ شَكْوَاها

^۱ «رسالة فی معرفة الصحابة» ص ۵۴، در احوال حذیفه الیمان؛ و در «رجال کشی» نفر هفتم را ذکر نموده، لذا شیخ حرّ هم ذکر نکرده است.

تا آنکه *** میگوید:

أَيُّهَا الْقَوْمُ رَاقِبُوا اللَّهَ فِينَا *** نَحْنُ مِنْ رَوْضَةِ الْجَلِيلِ جَنَاهَا

تا آنکه *** میگوید:

أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ بِنْتِ نَبِيِّ *** عَنْ مَوَارِيثِهِ أَبُوهَا زَوَاهَا
كَيْفَ يَزُورِي عَنِّي تُرَاثِي عَتِيقٌ *** بِأَحَادِيثَ مَنْ لَدُنُّهُ افْتَرَاهَا

تا آنکه میگوید:

أَيُّ شَيْءٍ عَبَدْتُمْ إِذْ عَبَدْتُمْ *** أَنْ يُوَلِّيَ تَيْمٌ عَلَيَّ عَالَ طَه
هَذِهِ الْبُرْدَةُ الَّتِي غَضِبَ اللَّهُ *** هُ عَلَيَّ كُلِّ مَنْ سَيَّوَانَا ارْتَدَاهَا

تا آنکه میگوید:

عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِ *** لَيْسَ تَأْوِي دَنِيَّةً مَأْوَاهَا

تا آنکه *** میگوید:

وَلِأَيِّ الْأُمُورِ تُدْفَنُ سِرًّا *** بَضْعَةُ الْمُصْطَفَى وَيَعْفَى ثَرَاهَا
فَمَضَتْ وَهِيَ أَعْظَمُ النَّاسِ وَجَدًّا *** فِي فَمِ الدَّهْرِ غُصَّةٌ مِنْ جَوَاهَا
وَوَثَتْ لَا يَرَى لَهَا النَّاسُ مَثْوَى *** أَيُّ قُدْسٍ يَضُمُّهُ مَثْوَاهَا^۱

ازری میگوید: «ای سعد! مرا سرزنش مکن در دشمنی گروهی که چون احمد رسول خدا با آنها وفا نمود، آنها وفا ننمودند و حق او را ادا نکردند. آیا احمد رسول خدا نفرمود: عترت من، اهل بیت من هستند، حق مرا درباره احسان به آنها و ولی امر نمودن آنها حفظ کنید؟ در حیات رسول الله، با او در امر خلافت نزاع کردند و در ممات به او خیانت نمودند. ای بدیها و ای زشتیها! چقدر شما بدبختید، چقدر شما بد سرانجامید. پیمانی که احمد رسول خدا برای برادرش علی بسته بود شکستند و چه بسیار غم و غصه را که در کام دخترش بتول ریختند! با آنکه فاطمه یگانه دستاویز الهی بود که جز چنگ زنده به ریسمان ولایت او کسی نجات پیدا نخواهد نمود. خدا مزدی را سزاوار مقام رسالت ندید، جز محبت و مودت ذوی القربایش. من نمی دانم چه شد، وقتی که فاطمه را به فزع در آوردند آن قوم ستمگری که با پدر او و شوهر او دشمنی داشتند، او با حسرت نزد ابوبکر و عمر رفت و از شدت اندوه و غصه گریه ای طولانی نمود، پس برای آنها خطبه خواند و حق را بیان نمود و شکایت اندوه و آزار خود را به خدا برد، بطوریکه نزدیک بود کوههای ساکن از گلایه و شکوای او به حرکت در آید. ای گروه مردم! خدا را درباره حق ما منظور دارید، ما از بوستان

^۱ «دیوان ازری» ص ۱۵۷ تا ص ۱۶۰

حضرت احدیت میوه رسیده آن باغیم. ای مردم! کدام دختر پیغمبری را سراغ دارید که پدرش او را از میراث خود محروم کرده باشد؟ پس چگونه ابوبکر (که مردی کهنه اندیشه است) با احدیثی که از نزد خود آورده و به پدرم افترا بسته است مرا از ارث پدرم محروم کرده است؟ من نمی دانم آخر از روزی که شما پرستش نموده اید، چه چیز را پرستیده اید که شما را وادار نموده که ابوبکر را ولیّ و صاحب اختیار آل پیغمبر قرار دهید؟! این لباس، ردائی است که خداوند غضب میکند کسی غیر از ما خاندان نبوت و طهارت آنرا بر دوش افکند.

خدا می داند که حقاً ما اهل بیتی هستیم که زشتی و پستی ابداً در خاندان ما سکنی نخواهد گزید. «ازری در آخر قصیده خود میگوید: «آخر بگوئید چه سبب داشت که باید پاره جگر مصطفی مخفیانه دفن شود و سپس قبر او با خاک یکسان گشته (اثرش محو شده) مجهول بماند؟! آری فاطمه از دنیا رفت، ولی تراکم موجهای غصّه و اندوه بر سینه او از تمام افراد بشر بیشتر بود، بطوریکه هنوز در دهان روزگار از آتش های درونی فاطمه شعله بیرون می زند. فاطمه در میان خاک نرفت، بلکه در حرم امن و امان الهی اقامت گزید و به رفیق اعلی پیوست. در جائی که دیده نظاره مردم از دیدن آن کوتاه است. کدام طهارت و تقوائی می تواند خود را به اقامتگاه و منزل فاطمه برساند؟!»

ابن شهر آشوب از آن بضعه رسول خدا این اشعار را روایت کرده است:

قُلْ لِلْمَغِيبِ تَحْتَ أَطْبَاقِ الثَّرَى	***	إِنْ كُنْتَ تَسْمَعُ صَرَخَتِي وَنِدَائِيَا
صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا	***	صَبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرْنَ لِيَا لِيَا
قَدْ كُنْتُ ذَاتَ جَمِيٍّ بِظِلِّ مُحَمَّدٍ	***	لَمْ أَخَشْ مِنْ ضَيْمٍ وَكَانَ جَمَالِيَا
فَالْيَوْمَ أَخْشَعُ لِلذَّلِيلِ وَاتَّقِي	***	ضَيْمِي وَادْفَعْ ظَالِمِي بَرْدَائِيَا
فَإِذَا بَكَتْ قُمْرِيَّةٌ فِي لَيْلِهَا	***	شَجْنَا عَلَى غُصْنِ بَكِيَّتِ صَبَاحِيَا
فَلَا جَعَلَنَّ الحُزْنَ بَعْدَكَ مُونِسِي	***	وَلَا جَعَلَنَّ الدَّمْعَ فَيْكِ وَشَاحِيَا
مَاذَا عَلَيَّ مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ أَحْمَدٍ	***	أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا

^۱ «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۶۸. و در کتاب «السيرة النبوية» للسيد احمد زيني (دحلان) که در حاشیه «سیره حلیه» طبع شده است، بیت دوم و آخر را از حضرت صدیقه نقل میکند که آن حضرت از خاک قبر رسول خدا بر چشم گذارده و انشاء کردند. و در «مفاتیح الجنان» در وقایع بیست و هشتم ماه صفر، در ص ۲۹۴ این اشعار را با مختصر اختلافی در لفظ، از شیخ یوسف شامی در کتاب «الدرّ النظیم» نقل کرده است. و ایضاً گوید: فاطمه علیها سلام *** اللّٰه بعد از دفن پدر گریست و گفت: یا اَبْتاه اَجَاب رَبِّا دَعَاه، یا اَبْتاه مِنْ رَبِّهٖ مَا اَدْنَاه.

حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها بعد از رحلت پدر و مصائبی که از ناحیه دشمنان به آن حضرت می رسید، بر سر قبر رسول خدا رفته و صورت بر خاک می گذارد و بدین اشعار با پدر خود مناجات می کرد: «گو به آن پدر مهربانی که در زیر خاکهای زمین پنهان شده است: اگر ناله و فریاد مرا گوش می دهی و سخن مرا می شنوی، من با تو راز و نیازهایی دارم. ای پدر جان! از هنگامی که تو از دنیا رخت بر بستی، چنان مصیبت های کمرشکنی بر من وارد شد که هر آینه اگر بر روزهای روشن دنیا وارد می شد، از سنگینی و سختی آن مانند شب ظلمانی تاریک می شدند. ای پدرجان! من در سایه حمایت تو محفوظ بودم، و تو یگانه حامی ای بودی که مرا از هر گزند مصون می داشتی. ای گل روی من! ای زینت محفل من! تا تو بودی من از هیچ ظلم و آزاری بیم نداشتم، لیکن امروز که از دنیا رفتی و دشمنان تو مرا بی تو دیدند، باید برای افراد فرومایه و زبون فروتنی کنم و برای حمایت از دین تو و دفاع از حق علی پسرعموی تو چادر بر سر کنم و به مسجد رفته و جلوی ظلم و ستم را بگیرم. ای پدر مهربان! اگر گاهگاهی هنگام شب تار، قمری در شاخه درخت به گریه در آید، بدان که من هر روز روشن و هر بامداد تابان بر تو گریه می کنم. آری، از این به بعد غم و اندوه بر فراق تو مونس من خواهد بود و اشکهای چشم من چون گردنبندی، بر سینه من قرار خواهد گرفت. آری، کسی که خاک قبر تو را ببوید و بوی نسیم تربت تو بر مشام او برسد، دیگر چه نیازی دارد که در طول مدت روزگار عطر و غالیه استعمال کند.»

ناله های غریبانه امیرالمؤمنین بر سر مزار حضرت صدیقه طاهره سلام الله عليها

اصول کافی کتاب الحججه باب مولد فاطمه (ع) روایت ۳:

احمد بن مهران... عن ابی عبد الله الحسین (ع) ابن علی: السلام عليك یا رسول الله عنی و السلام عليك عن ابتك و زائرتك و البائتة فی الثری بیعتك و المختار الله لها سرعه اللحاق بك، قل یا رسول الله عن صفیتك صبری و عفا عن سیده نساء العالمین تجلّدی، الا ان لی فی التأسی بستك فی فرقتك موضع تعز، فلقد و سدتك فی ملحوده قبرك و فاضت نفسك بین نحری و صدری، بلی و فی کتاب الله انعم القبول، انا لله و انا الیه راجعون.

قد استرجعت الودیعه و اخذت الرهینه و اخلست الزهراء، فما اقبح الخضراء و الغبراء یا رسول الله، اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهد، و هم لا یبرح من قلبی، او یختار الله لی فی دارك التی انت فیها مقیم، كمد مقیح، و هم محیح، سرعان ما فرق بیننا و الی الله اشکوا. و ستنبئك ابتك بتطافر امتك علی هضمها، فاحفظها السؤال و استخبرها الحال، فكم من غلیل معتلج بصدرها لم تجدالی بثه سیلا، و ستقول و یحکم الله و هو خیر الحاکمین.

سلام مودع لا قال و لا سئم، فان انصرف فلاعن ملاله و ان اقم فلاعن سوء ظن بها وعد الله الصابرين.

و اه واهما والصبر ایمن و اجل و لو لا غلبه المستولین لجعلت المقام و اللبث لزاما مکوفا و لا عولت احوال
الثکلی علی جلیل الرزیه، فبعین الله تدفن ابنتک سرا و تهضم حقها و تمنع ارثها و لم یتباعد العهد و لم یخلق منک
الذکر. و الی الله یا رسول الله المشتکی و فیک یا رسول الله احسن العزاء، صل الله علیها السلام و
الرضوان.^۱

علی (ع) جای قبر را بنحوی پوشاند که آثار قبر معلوم نباشد، آنگاه به پا خاست و به مزار پیامبر (ص)
رو کرد و اینگونه درد دل گشود: سلام من بر تو باد ای رسول خدا! سلام دخترت، و زائرت که اینک در آرامگاه
ابدیت منزل گزیده بر تو باد، دختری که خداوند جوانمرگیش را برگزید. ای رسول خدا! از دست دادن عزیزت
صبرم را کم کرده، در فراق بهترین زنان تحملم نابود شده، اما چیزی که هنوز به من توان و تسلی می بخشد،
استقامت من در فراق تو بود. (کسی که مصیبت تو را تحمل کرده مصیبتهای بعدی را آسان تحمل خواهد کرد)
من تو را در قبر نهادم گویی جان تو از گلو و سینه من می رفت. آری، پیام قرآن بهترین سنگ صبور من است،
که انا لله و انا الیه راجعون. ودیعه، بازگردانده شد، گرو باز ستانده شد و زهرا از من ربوده شد. براستی که گنبد
نیلگون و زمین خاکی در نزد چه زشت جلوه کرده، ای رسول خدا! از این پس غم جاودان خواهد بود، شبم
در بی خوابی طی خواهد شد، اندوهی همیشگی در قلبم خانه خواهد کرد، تا اینکه خداوند مرگم را برساند و
در جوار تو مقیم گرداند. این غصه، دلم را خون خواهد کرد، و ارکانم را به لرزه در خواهد آورد. تقدیر چه
زود بین من و او جدایی افکند. از این ستم نزد خداوند شکایت خواهم برد.

بزودی دخترت به تو گزارش خواهد داد که چگونه امتت دست در دست هم نهادند تا او را از پای
در آورند، پس به جدّ از او بپرس و حال ما را از او بگو. چه بسا دردی در دل دارد که راهی برای گشودن سفره
دل نداشت اما به تو خواهد گفت، و خداوند قضاوت خواهد کرد که او بهترین قضاوت کنندگان است. سلام
وداع کننده ای که از وصال نه خسته است و نه دلتنگ بر شما باد! اگر از جوار شما برمی گردم نه از روی
خستگی است و اگر در کنارتان رحل اقامت گزینم نه از روی بدگمانی به وعده الهی به صابران است. وای بر
من وای بر من. صبر میمون تر و زیباتر است. اگر پیروزی حاکمان نبود مزار فاطمه را منزل خویش قرار می
دادم و در کنارش به اعتکاف می نشستم و مانند زنان بچه مرده در عزایش زار می گریستم. ای رسول خدا!
دخترت در پیشگاه خداوند مخفیانه دفن شد. حشش پایمال گشت از ارتش منع شد، در حالیکه از انقلاب تو
چیزی نگذشته و نامت کهنه نشده است. ای رسول خدا شکایتم را نزد خداوند بازخواهم گفت. و به یاد تو،
خاطر تسلی می دارم. درود خداوند و رضوانش بر تو و او باد.

^۱ اصول کافی کتاب الحجّه باب مولد الزهراء (ع) روایت ۳

